

بجز این است

تا اینکه میرسد بنظر آنکه از جواهر کثرت شدت بجهت ایشان پس بنشیند بر سر نمازها شفاعت میکند هر مردی از ایشان هفتاد مرتبه
از اهل بیت و هفتاد مرتبه از حق اینک در هفتاد با هم نزع میکنند تا اینکه کدام یک نزدیکتر میباشد بالشیخ میفشانند بامر باخص
برهیم بر ماند خلد بر نظر میکند بوی خدا در هر صبح و شام یعنی نظر مینماید بکعبه خدا و خوشنود او و یا اینکه نظری کند بر سینه خلد
و آنچه در هر صبح شام و چون در شهادت خیز فضیلتی بود لهذا شهید اگر بلا اعتبار بود زید نبی شاه و ان امام مظلوم را بخیر کند
میان شاه و سلامه بزرگ که چیر از اجر که شواخیا فرموده شهادت او است که طاعت او در کتب و ان حضرت صفای روانیکر ذات که ان
بخلاف موی که شید از یکم و میفرمود چون ملاقات نمودند حضرت امیرالمؤمنین و عمر بن سعد اساس حربه پاشد حضرت فر فرشتا ملکه نصرت
تا اینکه بر کشیدند بر سر مظلوم بعد بخیر کرد ایند در میان شهادت حضرت برون اینکه چیر از اجر او که شوی پس نیز کواد اختیار نمود ملاقات
شتم پس بر سعد پیش آمد یک بزی در جمله که انکدا شد بچالشکر ان سر را انداخت و گفت شهادت دهید نزد عیسی که زیاد که مر اول
تیم بودم که تیر مجاز بشکر حسین را ختم و انقوبی حیانه برها بخور از کمانها را که کرد تا بشکر ان اما مانند نظرات باران پس چنان با شما
خوف نمود خدا شما را ترکند با بسید بسو نر که که چاره از ان نیست باری که ان نیز هار سوک انقوم است بسو شاپس عشا از در با هم
مفانند نمودند بکجه انکروه اشقیامیاری نمودند یک جمله انفرقه سعدا تا اینکه جمعی از لشکر سعادت اثر انحضرت بدجه شهادت فایز کشند
پس در انوقت انمظلوم با سر مبارک گرفت فرمود شد بد شد غضب بر نمود در هنگامیکه از بر او و ان قرار دادند شد بد شد غضب خلد در
که خدا را ثالث ثلثه که این بر حاشیه روح باشد نه فرار دادند شد بد شد غضب بر نمود در زمانیکه انان با بر شدند شد بد شد
خشب بر قومی که شفق بر انکله شد بر قتل فرزند پیغمبر خود آگاه با شید بخدا سو کند که اجازت مینماید اما انرا با آنچه طلب مینماید انرا
ملاقات ما هم خدارو حال انکه بخوبی خضانتد با شتم بعد از ان بلند نداد اما من مغیث یغیثنا لوجه الله اقامن ذاب یلبس عن
حرسوا لله یعنی یا فریاری نیست که بفریاد سجد بجهت حضرت صاحب الا یکم نیست که دفع نماید شرم شما از هر رسوخدا پس بر و آیه
ان یخفف من عبودیتای احمده و ابوالقاسم و اجدا و اعلی و احسن و اجعفر و اخرنا بر نداد فرمود یا قواما بجز بجز اما من معین
یعینا یعنی ایقوا یا بناد هنده نیست که بنا هدمارا یا اعانت کنند نیست که اعانت نماید ما را ما من طال البخته یعنی ما من خائف من
عذاب الله فیذبحنا یعنی طال البختی نیست که یاری نماید ما را یا کسی نیست که از عذاب خدا برسد پس دفع شرم شما از ما نماید پس انمظلوم
غریب گریست گریستن شد بگریستن اشعار خواند انان علی الظاهر من الها شیم کفانه خدا انفر این آخر یعنی منم فرزند پاک پاکر که از ان
ها شیم است کفایه میکند هم فریاد در هنگامیکه منم فریاد و فاطمه ای و جد محمد و عقی هو الطیاره الخلد جعفر فاطمه مادر من است
جد منست و جعفر هم من است که در جنت طبرستان میباشد بناظر اسلا بعد حموه و سخن بر اراج الله فی الارض بر شرمنا ظاهر شد اسلا بعد
انکه خوا موش شد بود و اسمی نداشت ما هم بر انغها بر اه هتدا که مید خشم در بر زمین و متعینا فی الخلق اکرم شیخه و مقصنا بو الفهم
نحس شیعه ما در میان خلد او گرامی تر شجاعتند و در شرم ما در دنیا و خاسر و دنیا کارند بجز خیز ترین بل با حی انیکما نرا از فجر کانیات شید
در سامع قلبش تا بر نمود پس در نایه بر ملاقات مظلوم نداد ای اهدا کوفه استیست ربی و ایحجر من الحجر ایقین استیست ای نیک هار یا من
نوشید نطلبید انلا عینا که شند یعنی دایم چه کسی پس برین بدایم رجوا انجاء منم و علی کانتک و نحن الیوم انک منک فاعبد
انصا لباطل و اقله فالله ما اخرنا لذلنا علی الاخره یعنی بجز اسو کند ما نوشتم بسو تو و ما هم انخاصی که تو را با بند او دریم خلد
نماید باطل و اهل باطل را بجز اسو کند که اختیار نمودیم نمود نیار بر آخر پس بر دایه ارشاد که جو مخر ملا حظ منم که انرا اشقیام صتم و قبال ان
مظلوم نیز عمر سعدا مک گفت یا عمر امانا انک انهدا الرجل یعنی بجز با تو با انهم در مقاله خواهی که در گرفت بلی بخدا سو کند چنانقتا شید
که پس ان اینست که سرها از بندها جدا شود و دستها از بندها انداخته شود و حرفت ایا را غی نپسود با آنچه شما گفت که دست از او دارد تا
برود بمقام خود عمر گفت اگر اختیار با من بود ضایع شد ولیکن امر تو عیسی را ضعی نپسود پس حرفت بجا نمود و مشوجه قره نپس که از تو
او بود کردید نزد من و انچه ای است خود را ابداره قره گفت حرفه مو یا اینخواهی که ابدی قره گفت من کما ندرم که میخواهد بکار برود تا شهادت
نماید فالر ارس کرده نبود که به بینم او را که چنین کار میکند کفتم من اسب در ان عیدم حرفت من مردم که اسب در ابد هم در و انه شد بجز
سو کند که اگر ما مطلع مینموی که اراده نمود که بجز انحضرت نشو و هر انیه من نیز او موفقت میگردم مؤلف کو بد عذاب بدوز کافس نکند
و من جعل قاله من نور بلکه بر و آیه ای مخفف حرفه منم خورقه بر قیس مینامید کرد پس فرمود ایسر عم ایا ملاحظه نمیدانم احسن که بنا
میطلبید کسی در اینانمیدهد طلب فرادسی میکند کسی بفرادش نمیرسد ایا موفقت مینماید ما را ما بریم نیز انجبا قتال ما هم در پیش او
و چنانکه او کنیم شاید سنکار شوم شهادت در روز ما با شیم در روز قیامت قره گفت مرا حاجتی نیست با من پس حرفه نمود بفرزند خود
و فرمود یا نبی اصبر علی النار و لا علی غضب الحیا و لا بکون خصمی بجز المختار یعنی بفرزند که صبر ندارم بر حرارت نار و نیز بر خلد و نل جتا
و مختار هم فراد شرمنا شد بجز مختار با نبی سر بنا الی المختار یعنی بفرزند من یا با من ما بریم بجز مختار اما احسن چنانما هم در پیش

مجلس هفتم

روی و شاید ختم بنویسد ما را از قره شهدا که بر کرم پشتهان پس انفرزند با ساعت عصا کردت کتک لفت یا اباه فیما ذاسر به یعنی اسپد
من خالقه منینام نور او در هر چه از فرقا مرابان و بر و ایزار شاد پس روانه خلد خضر اما حسین شد و اهل هسته میفت و مهلج از سب
گفت چه دارد نمود یا اینجوهی جمله بری لشکر خضر اما حسین جواب در افرز و نوزده بر اندامش فراد بود و خضر گفت از امرت بر یعنی بدستی
ام تو بشکند نازنده است بخدا سو کند که هرگز ندید نور از موفقی مثل ایوه و با صد ارار من سوال میکردند که شیخ تبرین اهل کوفه کیش
هل نیمی میگفت تو این چه هست که در تو مشاهده منم ام هر کفایت بخدا سو کند که مخیر نمودم خضر خود را در میان هست و دروغ و بخدا سو کند
که پیشتر اختیار کردم اگر چه در پاره پا و کند بسو انند پس بر و ایزار مازانه بر ایزار خود زد و متوجه خلد خضر اما حسین کردید و خود را بر
سر گذاشت و در کاه خلد و مهر با و عرض کرد اللهم الیک ایتت فبعلی فعدا ربک لیاک و اولاد نیک یعنی خداوند بسو ما
نوم و توجه کردم پس تو بر اقبول کن بدستی که در کاه و ستا تو را ترسانیدام و فلو فرزند پیغمبر نور دریم افکند پس بر ایزار بخت بخدا
ان خضر رسید در پیش روی اینجانبانک افکار پیوسته بود بر جامید او و خور انجاک مینالیدانمعد سنجاق انصاف از خرم مشاهده نمود
فرمودار فر راسک یا شیخ یعنی ایشخ سر خور از خاک بردار خرم سعاتمند سر خور از خاک برداشت و بر و ایزار خلد خضر خلد
یا رب سوا الله انا صاحبک الکه جلستک عن الرجوع سارتک فی الطریق و جی هذا الکاتبه فک انوشو انفرزند بسو بخدا من انکسی هتم
که نکلان شتم بر کرم و با تو هم ای نوم و نکت نوم بر تو در انهمکان ولیکن کار نداشتیم که انوشو با نوحین فرار خواهند نمود و بخدا سو کند
اگر میدانستیم که ایشا خور خواهند نمود شمار امانت نمیکردم از مراجعت حال توبه می کنم بسو خداوند عزوجل از این اعمال که ترک شد ام یا نوح
من قوی بودم شد خضر فرمود نعم بنو الله علیک یعنی خداوند توبه نور افیو مینماید از ایزار و ای خرم خلد سوره بود من بخدا سو کند
در هر عینا بر همین سوری در پیش روی نوحهای کم که فرود آمدن از اسیب اخر من باشد که شید شد باشم در راه تو بر و ایزار این نما انصاف
معد بخدا ان خضر عرض نمود که در هنگامیکه این امر با بر شام نمودم از ایزار بر ایدم که نگاه از ایزار سر خونندانی شنید ایشا بر خرم یعنی ایشا
بسیار یاد نور انجیر خور عقب القانموم احکام ندید پس با خور کفایت بخدا سو کند که انبیا نیست حال انکه خضر اما حسین بر مرم و بخدا سو کند
که من تابع شما خواهم شد خضر فرمود لعدا صلب ابر و خیر یعنی شجوق که سیده با خرم و خیر منقول است که خرم ضلوع و انبیا مرم را در خور
که تبرج من آمد گفت انفرزند در این روزها بکار فرمودم من گفته زید بود که سر را بر خضر اما حسین بکرم بکرم فرما بر او زد و او بدلا انفرزند
نور با فرزند سوختن چکار است اگر سنجوهی در حتم باشی برو و با او بر کن و اگر سنجوهی خلد ختم باشی برو و او را یاری ما و ایزار شناس
جها کن و بر و ایزار ان خضر پس خرم سعاتمند روی و نوزده نداد چند خرم مویانی اهل علی اعلاء الله و اعلاء الله یعنی انفرزند جمله شمار
دشمنان خلد بر دشمنان رسول و پس انفرزند سعاتمند جمله نمود بر ان اشقیای نیست چها انفرز انفق بیجا بجهت فرستادن انکاران بر انجوا هم
از شدت او را بدجهت شیطان ساینده چون ملاحظه نمود که فرزند نداد چندش در ان خضر شهید کردید بسیار شاد و فرمود الحمد لله
استشهادت که بین یک الحسین یعنی خداوند پدید بر سر که مقدم نمود شهادت فرزند را در پیش روی خضر اما حسین پس خرم موجه خضر کردید
و فرمود ای مولا من بخور خلد دستورده بر اینجک کافران ردم بر اکره من اول کسی بودم که بخیلت تو از کوفه بر آمد حال انکه درم که در پیش
روی تو کشته شوم انظلمو سعاتمند اد شو پدید و فرمود بکول حول لافوه الا بالله العلی العظیم چون خرم دستور یافت بجان لشکر اعدا اشک
و ایزار خود را جولا نداد و میاد لشکراست او فرمود بر و ایزار یا اهل الکوفه لا تکم الھبل العبر اھونم هذا العبد الصالح حتی اذا جاءکم اسلھون
یعنی اهل کوفه ما در شما بفرستید استک از بدتها ایشا و انکر و ان بنده شایسته خلد را طیب است که انکر که ما در شما در انکشتن او انکشتن
نموده اید که انکر بد که با خور افکند او خواهد بود حال شنی میکند او و خور هید قبل او بد او را و در او از هر جا گرفته اید نمی گذار
که روی و نوزده عیض خدا و مثل اسیر دست شما گرفتار است بخوبی که مینویسد خلد خضر و دفع خرم غایب منع نمودند انبر کوار و زمان
اطفال و از ان بفرات که هنوز رضای مجوس و خوک و سگ از ان میناشامند و بنحیون هلاکنمو است کشتگی ایشا را بد عایه کردید
خورد خدا شمار است انکر و انکشتگی روز قیامه و بر و ایزار بر این خرم موحال که یاری مینماید او را و فایمکنید با خرم سو کند یا نوح
پس بگذارید بر خرم که خواسته شد از و لایه خدا مکر شما امان بخدا یا در اید و تصدق نمود اید بر شا جلد او و عیض ندادید عیض
بر و ایزار شاد جعی از ان اشیا بر ان سعاتمند جمله نمودید بر جانک و اندا خلد پس خرم راجعت نمود و پیش روی خضر اما حسین نوقفت نمود و عیض
بکار خود و بد ندادید که علم خور انزدیلتار پس انقدر خود را بر نیک انشقی بر دین اشقی بر بچه کما نکلان شد و اندا خلد گفت شاد
دهید که من اول کسی بودم که نبر اندا ختم بعد لشکر نبر نبر اندا خلد طلب مبارزت نمود پس بر و ایزار صدق خرم و خلد بر این رسول الله دستور
نامقالتله نام خضر او را از انکشتن ان سعاتمند وی عیض فالتنوم و مینرمواضرب فاعنا فکم بالیسف خیر من جل بلار الحیف یعنی مینرم
بشمیر که در شما او بجهت خضر اشخاصی ساکنند در هر جمله نمود و هیل نفر از لشکر خرم سجد بقتل او زد و مینرم و بر و ایزار ان خضر اید شما
خدا و رسوا و نوشید بخدا خضر اما حسین و کما انکر بد که ما نیشما او را بر نبر شما اید بر حینید بر که قبل او پدید او را و مغرور نمودید

بخوابد خدا از ساند بشما شفاعت او را در روز قیامت بجا نهد و بر انکاران و اشخاص خواند و جاعنی انجا که هلاک انداخته مرا بگذرد
نمودم مقام خود و اشخاص چنانکه فرمود باینکه شما نیستی و شکی نیست که جامر که خواهند نوشید پس چرا نه نماز را نیز ندانید که مصطفی
و هر چه او شاید آنچه از ارض نمود بدوی تحقیق که تا امید شد ندوی که مخالفش بودند برود کار خود را و داده نمودند که بقتل او زایل
بماند و حال آنکه جدا نشد و در قیامت پس جمله نمود بر انکاران و فرمود ای هلاک و حسین و طلبیدن و کما نکر بدید که یار همیشه آمد
او را بر آورد که رفتید که او را بقتل او را بگذرد و نشید که در آورده بودایه عرض خدا پس اینجا صبح نمود در حالی که آب است در دست شما و
مالک نیست از برانفس خود دفع ضرر بر او منع نمود و او را از شام میگذاشت که در رضای سگان و خوکان از آن میاشتا نمیداد و کار دیگر
و بدعا نمودید ز به پیغمبر خدا شما را سیران کرد و روزی در آن راه بر او می کند و جوع نمینماید از این امر که قصد نمودید پس اشخاص
چند خواند جمله نمود بر ان اشخاص تا اینکه بچنان قدری بقتل رسالت پس عرض سید بل که بر آنک بر لشکر که دای بر شما میرا بر آن کشید که سید فطر
اشخاص نمیدانند باران نمودند و نقد نیز بر بد اطمینان نشد که کوبان مانند قفلن بر او بودند و اشخاص نمیدادند هنگامیکه میرفت بجنگ انحضرت
بزدن صفی گفت اگر او میرسد کفر بر او وضعم در آنجا که قرار دارد که کارزار بود و رضای سگان و کوس و دابرها و اما خون از آنها جدا
بود شخصی میگفت صفی گفت بر همه اشخاص که تمنا نمود که اگر او میرسد کفر بر او وضعم در آنجا که قرار دارد که کارزار بود و رضای سگان و کوس و دابرها و اما خون از آنها جدا
قرآن مبارک در مقابل خود دیدید و مصطفی خدا و اشرفی بقتل او را و بسیار از او در جهت او و پیاد او بجای و اصل نمود پس بعضی بعضی
اشخاص فقال ای رسول خدا این جناب حضرت امام حسین که در عرض کرد بلای سول الله و صفتش یعنی این که در سوختن ایا از من رضای سگان و کوس و دابرها
نم دانست که من کما شکر یعنی از او ازادی چنانکه مادرت نور نام تنها پس خرفان با آن گروه اشخاص که کارزار بود که شهر بلید بر او ایضاً
میسره از اشخاص انحضرت جمله نمود و آنکه کبر از او هر چه او کردی و کاری انحضرت و اشخاص جمله آوردند اشخاص انظلمون بر این اشخاص میارند و سوختن
لشکر انحضرت سوزی که نثر بودند و چنانی که جمله میگرددندان اشخاص از مقابل بر میداشتنند چنانچه در قرآن مجید که سر کرده سوزنش که
سعد و حال را با هم ولد بد شخصیتی نیز در عمر سید شمشاد که با ملاحظه نمینماید که ما امروز در سنت انجمن قلیل چه میگفتیم نه اند از ان لشکر
بملا ما بفرسید عمر سید شمشاد از ان شمشاد کفر و انباره و من مشعل کردید این هنگام که ان گروه اشخاص متوجه چنانکه ما شادی و سبب انجمن
پس نمودند و ان نامدار سعید در حال پناهی مشغول کربد بکشد خود با ان اشخاص چه مینمود و میفرمود ان تعرفوه فانما الحار المجروح
من دین ابد هیز یعنی کراست را بگردند و رواندارم زیرا که من فرزند دارم که نام و دلم قوی ناست از سپاه ان گروه اشخاص که از غلبه نمودند
بر انبر کوار و ابوت مسک با سوای اهل کوفه شریک شد و ان اشخاص انقدر اقبل او را و ابوی نیز بر سینه اش جاری بار زدند که سینه
اش شکافتند و اوقاف فرما در آورده از کنی باب رسول الله یعنی این که سوزند نام از دین پس بر او ایضاً انحضرت خوار بود و بر اهل انبر کوار
رسانید در حالی که خون از دهانش میچست انحضرت فرمود سبحان الله یا تران حر کما سمیت الله و الا یعنی به پرا انحر نوازای در دنیا
و اخر چنانکه در اخر نامه انذیر انظلم ان اشخاص انظر و انهم انحضرت با جی صبور عندهما تاح یعنی بسا خوب است در باج
و صبر کننده است تا بعد از نماز انحر نوازی خسته غدا بنفسه عندهما الصباح یعنی بسا خوب است در هنگامی که تلا و احسان پس جا
نم و انکار او نمود در هنگام انذار و در بعضی از کتب بعضی ان در بدت یا نمود است در انحر در حج المنايا اذا الا بطا انحضرت با انحضرت خوب
که خود را در غیب شریکه میاندار و در هنگامی که شجاعا بگردش میانند شمشیر گمان خون زیارت صفة انحر و وجه مع الحو الملاح یعنی
بروز کار نیش انحر در ان مشرک بود که بجای او حو العين پاکیزه سر شکستن لقا فالله نصر و حسنا بانوا بالهدا و الفلاح یعنی تحقیق
رستگاشدن انحضرت که ما و نمود حضرت امام حسین را و شمس بر روز او در دند خنک او رستگار پس بر او ایضاً انحضرت نفس حر را بر
انظلم او را در دین انجمن انصار از او باک مینمود و میفرمود تولى از ان چنانکه طاعت تو را از ان نامید است در دنیا و اخرت پس در ابوی مسجبه
بر او در ملاحظه نمود که بر او در درجه شهادت بسیار است انحضرت مشرفند اجاز طلبیدن بمیدان کار زار رفت تا شریک شهادت نمودند
چون فرخا کردید که خواججه زاده هر شهیدند پس انکارید از بد فاش سر شک فرما بر ان دعنا انحر از دست او دید طلبیدان
پس در دنیا انما و جعی انکار از انضار پس نیز انحضرت اول در زمان بوسیده ضرک دیا بر سول الله معذرت دارد که چنانکه در
بک نه جان شما بشما از هم اما از انرا و انما و از ان خود سوخته بود و حال از انحضرت فرماید که بمیدان کار زار در دین جان خود را در راه انداختیم
حضرت بر آنکه در سوختن بر ان انحر با نمایه فرج نشاطه و میدهد انحر انحر و انحر فرشته انحر الامر شره شهادت نوشید به ابا انحر
ملحق کردید به شخص مفید و انیکه است خلاصی از با یکی صفی که نام لوب بود از لشکر احد در مقام میان بر ان لشکر سعادت انرا
عبدالله بن عمر در مقابل ان نافر جا را بدینا بر میداد و کسوف فرمود من عبد الله و عبد الله بد شعاع گفت من نور انجمن است من نور انجمن
مظالم و بیاد است بر انید عبدالله بن عمر گفت انرا ان الله ان عبد من عبد الله ان عبد الله ان عبد الله ان عبد الله ان عبد الله ان عبد الله
مبارک ان احد از مردان پس را و جمله نمود و با شمشیر خود چنان بی بران بلید نواخت که از انماضون کار او را انماضون که هنوز در ان جو که

عبد الله بن عمر

فانا سالم

مجلس هفتم

تا که سال غلامی باد بقصد هلاکتی و اسخا حضرت عیسیٰ بن مریم خطا نمودند که در هفتاد و پنج روز اول
 نمودند و بعد از آن سال بیاید خود را با و ساینده ضعیفی با و اوله نمود و چون عیسی بن مریم چاره نیافت دست چپ خود را بکشت
 انقیاد که از صدف نمیشد این پلید انکشتن است و سانش بر پلای عیسی بن مریم بود و در حقش را نشانی که بختی و اصلش در دستش بود
 اتمام در حقش که انقیاد پلید ساینده و در حقش را شجاعه خود را نشانی نمود پس عمر بن خطاب با جمعی خود جمله نمود و مهلتی اصحاب انقیاد
 نبردند و سید اصحاب را و نوشتند نیز هائیکه را بجای آنکه بنام خود نمودند چون نظر است به اینها افتاد افکند نمودند و خواستند که بگردند
 که سید فیه اصحاب حضرت ایشا را بگردان نمودند و جمعی را بجهت صلح نمودند و جمعی دیگر را بجهت ساختند که تا کاه بر او نیفتد که نام
 عیسی بن مریم بود و بشارت او را و اصحاب اندکند که بجای آنکه بر او نیفتد که سید فیه در روز کار رحمت شفاعت کند و سید
 حضرت را اصحاب پرسید که کیست این مرد و حضرت در جواب فرمود اللهم جزءه الی انوار یعنی پروردگار را بکش این مرد را بسوا که تا
 است انقیاد باطل است و انقیاد در جمله انداختن و پایداری است و پایداری است که در آنکه اصحاب عیسی بن مریم
 انقیاد است که ان بختش جدا شد پس انقیاد هم کرد و بران پلید از هر یک و کوهی منبر تا اینکه روح مختس را در حقش کرد و پلید بر او
 بخار هم پلید از اصحاب که ارم که اراده سید اصحاب نمودند و بجهت انقیاد در روز او دعای منتهی بود و عیسی بن مریم در دستش است
 رسول الله حضرت میفرمود و علیک السلام ما نبر از شقاوت میا بستم و این امر را در روز سیزدهم فرمود و فیه قرنی قضی و محبت و منتهی من پلید و ما
 بدل او بنام انقیاد بعضی اصحاب شریک شده و نوشیدند بعضی منظر شهادت میباشند بدل نمودند حکم خدا را بدل نمودند پس بعد از شهادت
 حق بر حضرت همگانی که اهل نماند و از بندگانش اینها خدا بود و متوجه لشکر خدا گردید و در حقش را نشانی نمود پس جمله بران انقیاد
 و فرمود انقوا منی یا قلله المؤمنین انقوا منی یا قلله اولاد در سوره البقره و در ذی القعدة من میباشند یکسند که انقیاد
 نبردند من میباشند یکسند که اولاد بدیدین نبردند من میباشند یکسند که اولاد در سوره البقره و در ذی القعدة من میباشند یکسند که انقیاد
 اندک سی نفر از ان اشرا را بقتل رسانید پس شد از لشکر خدا که بر یک معقل نداشت در مقابل انبیا که او را مکتب شهادت میدهند که نواز
 جمله که انما بر فرمود ما ما ما هلاکم که هر یک از ما تو که در خود فکر باشم بقیع بگردانیدم پس یکدیگر جمله نمودند بر این
 بختی بر پروردگار نیکتر بر عرض می بران انقیاد که خوش را شکست و بختش بر سید عیسی بن مریم و اصلش در حقش را نشانی نمود
 جمله نمود و انقار بقدر ابد چهره شهادت رسانید پس بر عمر مجبر بود او را مکتب و ای بر او می مجبر بود و بگلام و در روزی
 فیما بین اهل انقار او می کرد خدا را پس انقیاد شهادت رسانید و انقار انقیاد که انقیاد جو حضرت موسی در دستش را اینله
 در ذی القعدة بود در روز شاول چه بگویم جوانان خود در چنگل من روزی فیه انقیاد چو بر بر بلجه شهادت رسانید و دست عیسی بن مریم
 بخت کلیدی نبرد و هلاکت فرمودیم یا منی فانصر ابنک رسول الله یعنی بر خیز انقار من یا منی فرزند خرد رسول خدا را و در جواب او
 گردان فعل با اما و الا انصر بعضی یا بخوانم انما اجد جانور کونا بخوانم کرد و بعضی از کتب مقلد مسطور است که هفت از عدد انقیاد
 که از ذبح خود استعمال بخورد و راع نماید مادرش فرمود ما در و هفتی اما بهوش باش که زمانه انقار انقیاد است انقار انقار انقار انقار
 سعاد جاوید باز در انچه روز و چه خود امل و کف امر خرد فاطمه را اینصورت فریبشها ماند و انچه خود که جانور انقار انقار
 انقار
 بی من اخل بختش و وقتش و هر که بختش را ما حسین نرسد زعفران بر او رسول الله سید عالم که هر که در راه تو شهید شود هر که در راه
 پروردگارت جو یا بختش با و معافه مینماید این نوجو که شوهر من است میخواهد از او جدا شود حاجت از او است که در دنیا
 مرا باز طلبی من با اخل بختش شو و از شما انما اس ارم که من بخوانم و اهل بیت خود بسایید که در هر چه در سوره سوره انقار انقار
 فاطمه عشتو یا منم زرا که همین است که در سر بر بختش و فطرات دستش را بختش من بر سید انقار انقار انقار انقار انقار انقار
 عرض کرد یا رسول الله که او اماش کردی و با در بختش نهم و او را با سیدم مجرب سید بساید پس از انحضرت اهل طلب روی سید انقار
 و جوی کار سید انقار خور از بر زمین رو فرمود امیر محسن و فیه الامیر لم یکنه کالینج المیر یعنی امیر فاطمه حسین است و انقار انقار
 و از برای او نور است مانند شمع افروز خیزد و این بختش را در انقار انقار انقار انقار انقار انقار انقار انقار انقار انقار انقار
 فی انقار
 خواهید دید از من دست و جمله مراد صول را در جک طلب بکنم خود را بعد از طلب نمود خون اصحاب خود دفع مینماید الله و فیه انقار انقار
 مجاهد نمود من در سید مقاله باز بجهت پروردگار جمله او در بر انکره اسفیا و جامع انقیاد ساینده مرا بخت نمود و در روز
 خود در انقار
 اینکه کشته شود زینش یعنی اما صحن پر زنده او گفت با الله لا تخف فی نفسک یعنی تو را خدا سوگند میدهم که مرا عیسی بن مریم که در انقار انقار

در انقار
 در انقار

و هر فرود بانوی لقبی نواها و ارجح نفاذی برینکه از رسول الله نبیون غدا شفیعا لک بین یدیه الله یعنی افرز ندن کوشش بفرموده و بر کرد و
چنانکه پیش از فرزند نداد سوختن تا اینکه در قیامت شفیع تو باشد نزد خدا پس هفت بر اجتناب بود و جز بدیگری انشا فرمود و جمله بر ان شفیعا
اورد تا اینکه نوزده نفر از سواره و دوازده پیاده را بقتل آورد پس انکافران دودستان بر کوار را قطع نمودند چون فرمودن اینها انشا شاهد
نمودند بشارت نمود بر برداشت و متوجه معرکه شد میکنند و مادر دم نگذاشتند که بچه حیث بر طبعین و حرر سوختن پس هفت فرزند
مزرعه خور و مبالغه منتهو تا او را بر کرد اند نیز از آن که از آن مؤمنه دامن جامه آورد اگر فتنه گفتن انعد و او مؤمنه گفت یعنی بر خواهم کشت تا
کشته شوم بانو چون حضرت اما حسن اینها از مشاهده نمود فرمود چون تم من اهل بیت حبر الی الی انصار حمل الله خدا شاهد داد بان اهل بیت
جناحیدر هدا برن بر کرد نیز زنان خدا نور از خاک چو زن صالحه بنکارا از امام واجبات طاعه شنیدند گفتند و در در با حق غوطه و در کرد
و انوقت در در کفار معرکه اینها بود و او را از هر صحن بچه مینمود و با او بلند میفرمود ایچا نامادید و مادر دم نگذاشتند و با بچه برین و حرر
محمد مصطفی جنک کن تا کشته شود و سعادت بدی برسی چون حضرت امام حسن اینها از مشاهده نمود کربان کربان فرمود آفرین خدا شاهد
از در بر پیغمبر از پیغمبر هدی که داری انشا نکوناه می کردید و حقو اهل بیت رسول الله را بجای آوردید از صاحبان انان که نوبت بر کرد
اعلا درجه جهشت با جگر محمد مصطفی خواهم بود و در هفت فقره مقاله نمود که لشکر مخالف با بان در آمد پس از سعد بانک بر لشکر
که کرد کرد و بر اکبر بد لشکر بچه که آمد و او را در میان گرفتند ان بر کوار باننها با انکر را شفیعا در او نجات و بسبب ای از انشا از پیغمبر
و بر و ابی مخنف هفتاد نفر از ان اشقیار افتاد ساینده انکره و در او را گرفتند و هفتاد نفره شمشیر و نیزه و تبر و او را در دراز کرد
نیز که بر اسب انبر کوار قشقه بود مانند قند بر او را در بوی انظلو و از کثرت جراحت بچال شد بچال افتاد و بر و ابی او را اسیر نمودند
نیز از ان سعد بن نواسقی گفت بسیار شد بود و صولت تو بعد از نمود که او را کردند و در سر او را بشکر اما حسن ندا خند بر مادر و هفت
بر داشت و نوسه بر دامن خود گذاشت و خواند و او باک میکرد و میگفت الحمد لله الذی بصر و جی و قرعینیه لیسها ذلیک عنید انین رسول الله
یعنی خدا خدا مرا اینچنانیکه که سفید کرد ایند و بر او روشن کرد چشم مرا بیک شمشیر تو نزد فرزند دختر رسول خدا پس از فصلی که در کشته
شدید و گفت حکم الله ای امه سو شهادت میدهم که بمو و بجوس از شما هفتاد تن است پس از صلح انرا انداخت بشکر عمر بن سعد یک نفر را هفت
اورد بعد موخمه برداشت و در بشکر مخالف آورد و در فقر افتاد ساینده حضرت اما حسن چون اینها از مشاهده نمود فرمود ارجح الی
و هفت یعنی اباد و هفت کرد که نوبت با بر سوختن سفید بود بدستی که قطع چهار از نبار داشته است پس از نوبت با بچه کشت و میکنند
خداوند ایتد مرا قطع مکن حضرت فرمود خدا امید نور قطع خواهد نمود اباد و هفت پس بر و ابی بجای از سر خور و بر کشتن انداخت خو
رود او باک میکرد که تا که نظر شمر بر او افتاد پس بجای خود ما نمود که او را بقتل و در انغلا نمود بر سر انظلو و مرد که سر شرا شکان
و او را بسا بر شهدا ملحق ساخت و او اول زنی بود که شمشیر از لشکر اما حسن بر و ابی و هفت بر زنی بود که در ان نزدیکی با مادرش
از شام حسن بسا انخیا کرد تا ظاهر نیست که در هفتان نظر باشد که در منزل ثعلبه بچال انحضرت رسیده است اما شاد بر شانه بچال
بعد شهادت و هفت و بچال از زدی متوجه قتل کردید و جزی نشان نمود که بعضی از ان اینست که انفسر مشت الفایخدا شوقیت
باد نور بر روح ریخا خداوند عالم دعاء لوح تصافد تفکر نمود بود نسبت شهادت بر این جرع منای نفس که هر زنی فانی خواهد شد
و صبر نمود بر شهادت مشا و نور اجلاست پس جمله آورد بر انگره اشقیانا اینک شهنه شهادت انرا نوشید بر و ابی منان بچال از خان
پس از بچال از شاف و جزی نشان نمود که منضمون انیش که صبر نمود بر مرگ تا اینکه ضایع خداوند عالم را بچال اید بسا شافیه بقصو
هشت پس شروع نمود بقتال تا اینکه بد جرم رفته شهادت رسید بر و ابی محمد بن ابی الجار شهادت خالد بن سعید خطله تهمی شور با بر
رضوا متوجه قتل انکافران کردید و جزی نشان نمود که منضمو بعضی از انها اینست با صبر نمود بر صحن شمشیر و نیزه از او را بقتل
بشهادت و نیزه نمود حواله بن ای نفس بجای محمد تا انیکه جراحت برسی بعد قتل شد نمود تا انکه بد جرم رفته شهادت فانی کردید
بعد عمر بن عبد الله مدحی و در معرکه کازار و جرم چونند پس بدی با بحر غوطه و در کردید تا انرا از انرضی مسام ضیا و علی الله جل
بسعاده شهادت کردید بر و ابی از شاد چون نافع جلال و در معرکه قاتل انها و بان شفیعا حله نمود فرمود انان هلال البجالی نافع بن
علی یعنی هم بر هلال البجالی و هم بر دین علی بن ابیطالب پس مراسم جزی شد و مقابل انبر کوار آمد و گفت نافع بن علی یعنی هم بر هلال
نافع بن جوا او فرمود انان علی بن الشیاطین یعنی نوبت بودن شیطان و بر او حمله آورد و انجبت را بچال و اصل نمود پس عمر بن الحجاج بانک
اشکرند که ای احمقها با میداند با چه اشخاص مقاله مینماید مقاله میکنند با شیعا اند هر مقاله میکنند با قوی که بر خو قرار داد
مرگ و الحکاز شما در مقابل ایشان و در که انشا جاعه قلب شیدا و بسا و ام نخواهند نمود بخدا سوگند که اگر بسک با انشا مقاله مینماید
هر انیه هم انشا از اهل میاوردید عمر سعد گفت راست گفتی بنکور انیش ای نوبت شوفر شاکه فرار دهد بر لشکر که یک یک در مقابل
انشا و بد هم انشا شما را نام خواهند نمود پس عمر بن الحجاج نیز یک اصغر امام حسن آمد گفت ای اهل کوفه انشا سوگند با انشا

مجلس هفتم

بر بدایین یاد و بر جماعت خود و شک نداشته باشند بجوار مثل کسی که خوار جسته است ازین و مخالفتموه است از ما را مظلوم فرموده و بیکر
 حاج ایامی بصر مینماید مردم را بر مثل من یا ما ازین خدا بفرموده و دشمنان نباشید درین بخل اسو کند که خواهد داشت که کدام یک از ما
 ازین بفرموده و کدام یک اوله و مینماید بدخول در اقس حتم پس بر آید از شاهین عمر بن الحجاج بالشکر خود جمله نمود از ستمت و مظلوم و
 ساعتی با یکدیگر مفاصله نمودند مؤلف گوید این عمر بن الحجاج همان شخصی بود که نوشت بان امام مظلوم که موها رسید است و موها سبب شد است
 نشیب و یار بد که لشکر شما حقیقی اعلی بر تیره ها و شمشیرها میوه ها شمان که رسید است انفسش که خاند کرد با مظلوم و بار انرا بدسبب
 شد صحیحهاست اما که بان نوید مظلوم نیست چون بدی شهر شما رسید صد نماز برای ما استقبالت نمودید اول محقه که معنی انما ساعه بود
 او بر روی سبب بالمشنه انظور با اصحابش شهید کردید نزد اجر سالرا که محبت بخویشا بغير بود دادید بدامتی بودید لغت علیکم
 و علی من رضی بفعالکم باری بر و انچه منشا بعد شهادت عمر بن عبداللہ مستعم عوسجه که از اکابر زها و علماء بود و بر و انچه چند دفعه قرار آورد
 حضرت امیرالمؤمنین کلد ایند بود و حضرت امیرالمؤمنین او را در خواند بود و از شجاعتا مشهور بود حضرت امام حسین ازین حیا طلبید است
 خوار و نحوه انرا آورد و در وقت کارزار انها و قصیده مدح حضرت امام حسین خواند و در آنجا انانمود که منصف و بعضی از اینست که اگر از مظلوم
 شما انکند بدایند که من شریسته شجاعت و از طایفه نبی اسد کسی که مخالفاناید از طریق رسید و بنموده است وافر شد است بدی
 خدا بر مظلوم است و شاکر اعدا مبارز از ان لشکر جدا مینموند بجز انکه میفرستند از دست انبر کوار کشته میشد تا انکه نجات پیدا
 بجهت فرستادن امرالمرجع کثیر بر وجهه کردند در میان ایشان افراد و شش نفر ایشانرا بقدر ساینده ما از کم بسیاری بدی اطمینان رسید و انرا
 جرات از مکر و غلطی فراد بر آورد باین سول الله در کتب یعنی انفر نداد سونخد امراد با این روایت مله و حضرت امام حسین با حقیقت مظلوم
 بر روی مظلوم و قوی سید ناکه هنوز مرقی بر او باقی بود حضرت فرمود رحمت الله یا مسلم خدا نور انرا کند ای مسلم نهم من قتی حبه و منهم
 بنظر مظلوم و انبند بلا یعنی بعضی از ایشان کسی است که بشهادت رسید است بعضی از ایشان منظر شهادت بشهادت بنده بودند درین خدا را انبند
 نمود پس حقیقت مظاهر بر آورد و گفت غرضتک یا مسلم انیر بالجنه یعنی بر روی شهادت کرد و با انحالیه بدیم کسان یاد نوریه شهادت
 مسلم بصد انجمنی فرمود خدا نور ایشان بجز هدایت جیب بود اگر این بود که من نیز بر روی بودی میشوم هر انچه میگفتم با اینچه خواهم
 کنی مسلم فرمود انی اوصیک بمجدد انالالحسن فما لادونه حتی تمویصت صلیت صلیت تورا که دست یاری این بزرگوار بر نداری تا جان خود
 قدا و کرد ان حقیقت فرمود لا تمند عینا یعنی هر انچه نوراد و شخو اهم نمویان و صلیت کرد و انرا عمل خواهد آورد بعد روح شرف
 باشا فدن بر و از نمود و بر و انچه بجز ابیطالب پس کتیر مسلم بشو بر آورد یا سید یا بر جو شجاعت و شجاعت انکوش لکر عمر سعید سیدان شاکر
 خورش بر آوردند میگفتند کشیم مسلم عوسجه که در هنگام شینت ربعی گفت تا راهها را بعبار انباشند بخود بر کانه خود را میکشید
 عزت خود را بکشد و میکشید یا خوشگام میکشید قبل مسلم عوسجه بخدا سو کند که چه موفقت نکوت داشت در حیا با اکتار بختی که دید او را
 در روز حیا ازینجا که شرف از کهار کشته بود قبل از جمع شد لشکر اسلام و بر او نیک انوار پس عمر بن سعید بید حقیقت نیرا طلبید او را با
 با نصد تبرنگا امر نمود و ان بشیر مظلوم را باقیته افکند بر بار انکند ان سبها ایشانرا بچ نمودند و بخار انرا بطول انجا میدادند
 بنصف سید شهادت شد قتال و انکفران توانستند جمله او را در انحضرت مکر ازینجا بکشد پناکان سپار افرستاد که از جانب ایشان
 چپ حاطه نمایند بر ایشان پس انلاعبان سه نفر چها نفر از اصحاب انحضرت را جدا مینموندین بر یکجمله میارند بقره میزند بل جبهه شهادت
 سه ساینده است بعد ملاحظه نمود که باین وضع مشکل است که چای ایشانرا نمود پس امر نمود که چها محرمه السوز اند حضرت فرمود بکدار
 بسوزند اگر این چنین کنند با راه ایشانرا بحد خود شد پس مرتجا شد که حضرت فرمود بود و بر و انی شینت ربعی گفت چگونه
 زنا را بفرغ و درم دادند بغزاین شیند پس اشقی حیا نمود و بشما یکطرف مقالله مینموندند بر و انچه انحضرت پس شمر ولد انرا جمله او را
 و بنحو نزد یکشد تا اینکه نیز خود را بجمه زمان فرورد و انظار المیزبان برید خود نداد در داد علی بالتار حق الحق بوالظالمین یعنی باین
 الشربا و در بد نایند بسوا تم خانها بظالم انرا چوا اصحاب انظلموا این نوع بچهار از انولد انرا مشاهده نمودید یکدفعه بر انبند جمله او را
 و فرمودند ای بر تو ایتم بچو ای بسوزانی حرر سونخدار انظار انچه گفت بلی فی حضرت امام حسین سر خور با طفراسما بلند نمود اللهم لا
 بجز ان الثمران تحرق جسدک النار یوم القیمه بعد خاندان بجز بنیاد و تورا شمر که جسد او در روز قیامت با شربسوزا پس شمر ولد انرا نداد حضرت
 و بانک بر لشکر زد که وی بر شما بیکدفعه جمله برید بر ایشانرا انکه هم ایشانرا از میان بردارید پس انکر و اشیا بیکدفعه جمله در شد بر انعامند
 و ایشانرا از هم منفردتسا و از طرف راست چپ ایشانرا بر بار نمودند اصحاب انظلموا از اینجهه بعضی بجز بعضی از اوج بعضی بر روی انرا افکند
 پس شمر ولد انرا با بار انرا و آوردند بجهت محرمه چو در هینت بین انحال انرا مشاهده نمود و باره نفر از اصحاب انظلموا جمله او را در دند بر انقوش و انلاعبان
 ازینجا محرمه در کرد ایند بر و انچه در این جمله با غده ضبنا که از اصحاب شمر بود قتل او را در دند چون بید و نفر از اصحاب انحضرت قتل میارند
 ظاهر بود در ایشان با غیبا قتل ایشانرا و اگر در نفر از اصحاب عمر بن سعید قتل میارند ظاهر نشود در ایشان با غیبا کتیر ایشانرا و بر و انچه شهادت

عمر بن الحجاج
 شکر

فما ان بسيا شانه و جراحت در آن تقریبا بی جلال تا اینکه فانی بودند و رسیدن بر جوتان رسیدن بر دایه میجر از خداوند متعال که بر کشتی نقل
و جراحی خنجر ان ناما منطلو آمد عرض کرد یا ابا عبد الله جانم فلانی جان تو باد که کفر مخالف مؤمنان یکشدند بخدا سوگند کشته خواهد شد ما سر و پنه
خود را اول تو کردیم دست ارم که ملاقات تمام خدا و حال اینکه این نماز ظهر بر او زد با نام فرقی الحسین راسه الی السماء و قال ذکرنا الصلوة
بجملک لانه من انضابین نعم هذا اول وقتها پس حضرت سر مبارک خود را بلفاف استا باند کرد و فرمود نماز را بخاطر نماز او در خدا تو را انکار کرد و انکار
شست و بدارد این زمان اول وقت نماز ظهر است از این کافر بر هفتی طلبید تا نماز را بجا آوریم پس روایتی بر مختفان مظلومین است بدان نماز را گفت
و بعد فریاد از آن ملاذ و یا یاربک یا عمره بعد از آن شب را بجمع الاسلا الا نقت الحریجاتی تصلى وتصلو ونعولک الحریجین ابوی اعمیر بعد از
فرمودن نمود طرقتها اسلا در اجاز مانی مدت جنگ نمی کشی تا ما و شما نماز را بجا آوریم بعد معات نامیم کبریا بنده جواد حضرت را نکند حضرت
فرمود هذا الرجل استحو علی الشیطان یعنی شیطان بر اینتر مسلط شد است پس حسین نمیزد از او که ای حسین هر زمان نماز بکنی بگویم عمل او در نماز
خدا بگویند که در این حیثت مظاهر فرمود مادون بجز این نیستند تا بدیدند که در میان قوم خود کما ینکد که فرمود نمیشود نماز فرزند خدای خود
میشود نماز بجز چهار چیز است یعنی اسم مبارک خود را شنید غضب و در مقابل حیثت مظاهر آمد جز بخوند پس بداد که ای حسین ای کربلا
من پس اینتر کوار سلا کرد بر حضرت اما حسین و دراع نمودن اما مظلوم را عرض کرد بخدا سوگند ای کربلا من امیدوارم که هنوز نماز تو تمام نشده باشد
من در محنت نماز را بجا آوردم سلا کرد بر او را بجز یکد و مادد بر او بر نام و چون مقتضای بعضی از اجزا انجید می شود که کفر با فضل سو خدا رسید
و احباب بسیا از او شنید بود و بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بود و قتل برادر حفظ داشت هر چند از نماز خفتن نادمید صبح خوانی کرد
مشغول بود و قرآن را شنید اینجاست که دید که جیب جبار طلبید که باشد فرمود ای محمد بن ابی طالب از جبار با کاری مرا با تو بسیا است و یاد
پس نور اضحی فرمود که فرستاد جیب کربلا بر او عرض نمود باین رسول الله میخواهم در نزد جد تو سفید باشم بدین از من خوشتر باشد مادر مرا از
پار بکنند کان محسودیدار میخوام در روز قیامت از کشته شدن در تو محسودان در جوار مظلومین انبیا ان بیچاره ای که در آنجا خسته و خسته و در
اجازت فرمود پس روایتی بر مختف جیب و در مقابل حیثت غیر ملایم جزئی است فرمود با مقتضای مظهر که شجاع بیابانها
و شهر با شما میباشم در دست است نیست همیشه بسیار شام هر چند در عداوت با شما شد و لیکن مادر جنگ مبارک تر میباشم از شما و در نما
بر او پیشتر است از شما در جنگ خدا همیشه علی و ظاهر است شما قوی هستید که باری نمی کنید سو خدا را در هنگامی که با هم میاید شما بدو
میباشید که کافر شد بدین بر اهدایه پس ان پیر غایب آمد احمد او در بر حسین نمیزد همیشه بر او انداخت و انتم شرفا قع شده بر روی سب ان شرفی بخوش
انرا با قطع نمود پس ان اسباب حاجت ان شرفی را از زمین بر زمین انداخت پس جیب خواست که ضربی دیگر بر ان شرفی نهد و او را بجهت و اصل نماید که
مختار الخید حمایه نمود و ان شرفی را از دست جیب بود پس روایتی منافی ان پیر غایب آمد او با انکار از آن روز جزئی نیز ان شرفی و مظلوم
شد که نمود و بر او انجید بر سبب حضرت و فرزانگان از انجا که هلاک افکند پس روایتی سابق مملو ان طایفه بنی تمیم حمله و در کربلا در آن
روز کوار و چنانچه پیر غایب آمد از آنکه از شد جراحت ان بر زمین افتاد و خواست که بر خیزد حسین بد بر بد شو همیشه بر طرف مبارک از آنکه او شد
جراحت ان شرفی را در کربلا بر زمین افتاد پس روایتی نیز بر او در باین رسول الله در کتب ان فرزند سو خدا را در با چون حضرت اما حسین صد او را
شنید مرکب در ناخن در وقت بیابان بر سبب که در معنی از او باقی بود دید باز کرد و نظری بر روی عباک انتر کوار کرد و عرض کرد باین رسول
پیغمبر خدا بدین خوداری بفرمانا با اشارت نام بعد مؤمنان خدا بر آنکه محاسن سفید خور را بخون خود خنجر کرد پس حضرت کربلا فرمود ای محمد ان شرفی
یعنی ای محمد بیابان با جیب است ما نیز از غضب تو رسیدیم پس جیب بن تسان عازم دارالقره و جوار انجا انرا تسلیم نمود پس روایتی بر مختف انجید
حضرت کربلا بر سر منوش را از کربلا هم شرفی کرد و دیگر منوش خود او بخت بر رویه منافق ان شخص تمیمی که طعن نیز بر او درده بود هم ان شرفی بر مقدس
از کربلا کرد در آنوقت حضرت فرمود از خدا اجر میطلبم بسبب شهادت خود و اصحاب خود و بعضی گفته اند که بدین سخن هم این پیر غایب آمد را افضل او
و من انور شرفی را بر کربلا است خود او بخت و چون داخل که مظهر شد پس جیب که کوبی بود غیر مراهق چون در خطه نمود ان نور را سر دید
روز کوار خود را خنجر بر چنان نمود و ان شرفی را افضل او در سر پیر خود را گرفت در همانا که در من نمود و بعضی گفته اند که در کربلا در آنکه در کربلا
است هم از اسامی الجید و از کتب منتخب منقولست که در روز حضرت رساله ماب با جمعی از اصحاب خود در بعضی از کوهها گذشت که ناگاه بر کوه خود
پس خود را در آن راه بازی میگردید پس ان حضرت نزدیک یکی از انکودکان نشسته بیوشه میاد چشم ان طفل را میبوسید با او ملاطف
فرمود و انرا در کاه خود نشاند در نمایه مظهر با نسبت با عمل او در بعضی از اصحاب عرض نمودند یا سو الله ما می دانیم که این فرزند کس است که او را
شرفی استای با ان شرفی را ان حضرت فرمود ای اصحاب ما را منت کنید بدین که هر کوی که در آنجا که خاک قد او را بر سر گرفت و بر صورت وجهش را
میطلبد بالین صغیر من پس از روز تا بحال در مسلام این کوی که از انجی که او حسین بر او دست در روز قیامت شفیع او در شفیع بدو
تا او را خواهم بود و جبرئیل را خبر داده که ان طفل از اهل خیر و صلاح خواهد بود از انکس خواهد بود که فرزند در صحنه کربلا یا در خوار
نمودن بعضی نیز ان حکایت را که ان کوی که جیب مظاهر شد بوده ان احوال جدا گانه در واقعات ان شرفی را در کوار و در انجید

بخاشتم

سینه بجا بود و سینه بی دردی و جانی بی دردی می نمود آنکه در راه بر جمعون و همی رسیدن اینجاست
مشارف نمود ازجا و خواست ترک بر کردید و مادرم فلانی بویاد ای در عهد الله این حدانکما و شکر است که در وقت می کند انسانیکه
الحق یا بر حق نیستیم انظلو فرمودی یا لله الحق ای اقامت علیما یبیتنا فی قرا کر حلی الحق والهدی الذی برضی به الله و رسوله یعنی ملی با حق است
که خلوت افروز است که در شمار بر حق و در راهی هستم که خدا و رسول باز فرستادند پس در هر وقت که می گوید یا الله یعنی یا خدا یا
اینکه در دشت نغم نگرددیم ملاقات نامه بر رو کرد کار غفور رحیم با اذن میدهند که همیشه در روزم انظلو فرمودی یا شرک الله لافعا
ورفع مقامک یعنی بر میدهند که حقم بر بعمل آورد همدک مقانور ارفع کرد اند پس در هر وقت انظلو فرمودی و در عهد کار زار نما و در حق این
بانقضیون یا فرمودیم زهر پسرین و در حق این است شمشیر بر حاکم ماند که می کند دشمنان از حقین علی که در جلا و طاهر پاکیزه گسند به بر
شمار آورد شخص نیگویم امروز شمشیر خود می کشم خودی بی از کرده ناصواب و بیست و چهار از انما حقین اینچنین فرستاد و خورده که مبیان از نظر او است
پس اجرت فرمودند انحضرت و عرض نمودیم ایوه این ترسید که فرمودند از من نماز که با تو خوانده می شود فصل تا یعنی بر ما ما نماز بجا کن پس در این
بجا را اما قال فلما متوجه هب قهرت و سعید عبد الله کردید فرمودند ما ای حق اصلی الظهر یعنی مقدس سوید در پیش روی من باشد
ناماز ظهر را بعمل آورم پس اند که غایب شد در پیش روی نیز کوار استاند سنه ها خود را نشانه بر انکافران نمودند انظلو با انضج
خود بگویند انما خوفی و بجای نماز کرد و هر تیر و تیر که از لشکر اعدای ما ناپسند انظلو میامان نیز کوار بجای خود قول می کشد بر تو ای حیوان که آزا
مدراظه نمودند که سعید در پیش خضرت ای شایسته خود را همد انظلو نموده است شروع نمودند بتبذیر انداختن و بهر جانبی از طرفین در راه
که انحضرت میل نمود سعید خود را در پیش زد و نگاه میداد و بر کما انکافران بجای خود می کشد و نمی گذاشت که بر انظلو امیبی رسد
انقدر بر یک سعید می کشد از کثرت جراحتها و فریاد و میگفت اللهم العنهم لعنوا و الله انهم ابلغ نذیرک السلام یعنی با انحضرت
من الوالحرج فان اردت لیک نصر ذریه بقیت یعنی خلدند انحضرت ما ایشازمانند لغت عاود نمود خداوند اسلام را بر پیغمبر بر شاو
اعلان او را از آنچه بر سب از الوج احسنها بدستی که مقصود من در ان عمل با دیگران در ربه پیغمبر تو پیر روح مقدس باشی پس بر تو انمو
جو بخر احسنها اورا شتر ندیده غیر بر یکد اینز کوار بو بجز از جرحها نیز و شمشیر بعضی گفته اند که انجنار افریضت از جامعند نادیده
هر یک نما خود را فرادى یا نما بعمل آوردند بر و در راه بیگانه نملو ان نما فارغ شد بجز بعضی نما اصاب خود را در قتل فرمود با کرام خدا
فد سخت با و باها و اصلک انهارها و انعتش ثمارها یعنی ای اصحاب کرام این بمشیت که در آنها انکسوه است در نهی شما انهم متصل است
میوهها از سیلان است سو خدا و ایشانند ستمگرا که گفته شده اند در راه خدا و جمیع بشارت انظلو اقدام شما را بسکند خوشحال
میکنند از فتنه شما پس تا کنید بن خدا و بن رسول او و در دفع نماید هر دشمنان از حق رسوخدا و حر زریه او بعد از غریب مظلوم نمود
با هل ح و با و از بلند ندارد بر با حق که بر شمشیر حرج عشارت الشعو مهمکنا الحق سبکین یعنی بر انما نزد کان از حقها حار
پس املند با موکها بر کشتار و کوشید دید که می کشند میفرمودند یا معا المسهلین یا عصیه الموقد الله الله ذریه نیکم عار و انهم
و عامو اعنهم یعنی ای عشر مسلمانان و ای گروه اهل توحید بنظر خدا و در جلد او من کرم سوبد و رود کار را نسبت به پیغمبر خود
حمایت نماید ایشان را و دفع نماید شر دشمنان را از ایشان بعد حضرت امام حسین با و از بلند فرمود یا امر النبی و حفظه القرآن ها
عن هؤلاء الحکریر و لا تفلکوا اعنهم یعنی ای مومنان بنده حافظین قران حمایت نماید از بن زبان و با دل نشود سبیل بیه پیغمبر خود
اصحاب کرام اینکما انجانسو را از ان امام و هر شمر استیدا نام شنید هم بگریسند گریستن شکند بعد عرض کردند یا رسول الله
فخوسنا نفسك القداء و ما شاندا ملک الوقاء یعنی بنزد سو خدا جاشها ما قدا جان نو با و خود شما مانکا همدانک خود تو باد ما انکرا
یصلک الیهن سو و فینا عرقی یعنی بنخل سو کند که بخو همد سید بنو و هر شمر تو مکرده و حال انکه در یک مار که باشد که هر
نماید پس انظلو فرمود خدا شما را از قبل ماجز انجیر همد استاد با دشمارا بشت و رسید بخدا بر جمله محمد مصطفی و پیدم علی مرتضی
و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسین بنی جعفر طیار و کسان شهدا اینکه کشته شدند رخند بوده جد محمد مصطفی و پیدم علی مرتضی و جمیع ایشا
و انما مشایخ چون زهر پسرین اینکما انان شنید متوجه میشد کارزار کردید شعران اش فرمود یا انقضوا مقدم میدارم حسین را
که همد کنند و همدانه کرد شد است مریه ملا می کنیم جلا و پیغمبر خدا را و پدر علی و برادرسخن و جعفر طیار و انقضوا مقدم میدارم حسین
قرار داد است یا ک متر میدارم میدارم او را که همیشه احد انها بود است در محبت شما اهل بیت و ما اهل بیت می نام با و از نا حمله آورد و انکما
و نوزد نفران انکافران را بر او تبریک بر انضر شتا بر و انبر بحار حین با انقضوا بیاض نمودیم زهر پسرین که شمارا در دوی که از حسین و انجناب
یکی از سبط پیغمبر است و زهر نفر شمارا و تمبسم که شی بر من وارد ایکاشکی بر من منقسم یک قسم در نفس خضرت امام حسین پس
محمد ایضا حمایه او در بر نما انان تا اینکه یکصد بیست نفر از انکافران با فضل رسا که نگاه کثرت عبد الله و حمانه او سب تا خشن بران
بز کوار و انقضوا مقدم میدارم انقضوا مقدم میدارم زهر پسرین انقضوا مقدم میدارم زهر پسرین انقضوا مقدم میدارم زهر پسرین

ببخاشتم

الحجرات و من اجزاءها

من اجزاءها و من اجزاءها

من اجزاءها و من اجزاءها

نورا از رحمت خود از هب و خدا کند قائل نورا مثل انصاف صلی که می شدند و خوک و روایه بحار بعد از ذکر شیخ سعید
 بعد عبد الرحمن بن عبد الله بنی باد معرکه قاتل نماز و حج بانقضه و انما مؤمن فرزند عبد الله که از ان بر زمینانم در من بر خست
 اما حسن امام حسین میباشد بنزد شمار از ریحونم که از این خود صریح بر زنده و اصل دارم با بجهل که رستگار شوم مرد خالق مؤمن پس
 حمله نمود در ریا بجز غلطه و شد تا اینکه بد جبر رفیع شهادت رسید بر دایره ملامت و پس بر سر طر انصاف محمد الحضر رسید از ان
 حواطین حضرت نیز کوار را از جهاد پس با در صیدا حرم جهاد و ریحونم بر دایره ملامت بانقضه و با نفر مؤمن چای کم اهل ان را و فرود
 ای که نکت مؤمن است بیعت خود را قتل اخیر با خانه من خود من پس بر دایره ملامت و معا لاه مؤمن انصاف که مشاخر انجا امیاد و لغت
 مؤمن در خدا که در سبط اسما تا اینکه جمع کثیر از لشکر انبیا را باقتل رسانید هر چه و شمشیر که نجات ان امام مظلوم میا فیه من عمر من طبعان
 خود من بر نیکدانست با حضرت رسد تا اینکه انبیا کوار از کثرت جراحت از بار دایره ملامت و ریحونم با بجهل انحضرت نمود و عرض کرد ما بر سو
 او نیست بجهل یعنی یا بجهل خود و فاموم حضرت فرمود بی چون داخل جهنت شوغ و پیش روی من خواهی بود کنو سلاسل باور بر شاو عرض کرد
 من برود بخوام رسید پس معانله نمود تا شتر نه شتر از انوشید بعد از ان از شده بود غصلا که غلا سبب بود بعد انحضرت ان رخصت
 حواطین حضرت فرمود من نور انصاف هم که بر کرد و نوابع ما سید بجهل طلب عاقبت پس مبتلا مشو بطرفه ما انغلا سغانند ترضه
 ما بر رسول الله اتی فی الرخاء الحسن قضا عاکم و فی شد اخذکم یعنی انفر زنده سو خدا ایام در حاله رفاهت کاشها شمارا طلبیم کنو نیک
 محل شاة است شمار انجا کم و ان شهادت بر دارم و الله ان ریحونم ان نسبی اللهم و لو فی الا سو ففسر علی بالجنه فطیب ریحونم ریحونم
 ریحونم و بعد سو کند که بوی بد از عیب لثیم است و نیک من میا است پس در انده مر او از زده که در راه نوشهد شوم نا داخل جهنت شوم پس
 نیکو کرد بگو من نه نفس و حسرت و سفید کرد در روز لا و الله لا ان از کم حتی بخلط هذا الدم الا سو مع ما کم یعنی بعد سو کند که از شما
 منافقت نمی کم تا اینکه مخلوط شو انفسیاس ریحونم شهادت پس رخصت کرد و در و با شکر مخالف او در ان جز را با نفر مؤمن کف
 توی الکفاهر بلا سو بالسنف با عن نبی محمد اذ بعثهم بالسلا و الید ارجوا به الجنة بوم المور یعنی چگونه می بینید کفار شمشیر زنده غلام
 سیار از دنا اولاد بعد دفع میما در شرا عدل از دین بی غیرت با و دست امید دارم با بجهل دخول جهنت در روز قیامت پس جمله او در
 رسیاها و در در با بجهل غوطه و شد تا اینکه شتر نه شهادت از انوشید پس انحضرت بر بالین انبیا کوار آمد فرمود اللهم تبص وجهه طیب ریحونم
 و احشره مع الابرار عرف بینه و بی بجهل ال محمد یعنی خداوند اسفید کردن روی او را نیکو کرد ان بوی او ریحونم و او را ان ابرار
 میداد میا او و محمد و الله بعد از انحضرت امام زین العابدین و نقول ان انصاف که شهادت کرد با از ان کرم نانا انکار بعد از زده روز یا قند که بوی
 از واسطه بوی پس عمر بن خالد صیدای بجهل انحضرت امد عرض کرد یا ابا عبد جنت فذل لقا جهنت ان الحق با حجاب و کرها ان تخلف
 فان ذک وحیدا من هلك جنتا یعنی ابا عبد الله فذای تو شو قصد نمودم که من بر ملحق شو با صحنه و نمخوام که زنده بمانم و تورا نهانم بدین
 بعد اکنه ملاحظه تمام حضرت فرمود نقد فانا لا حقوبک عن ساعه یعنی پیش باش که ما نیز همان ساعه سو طوی خواهم شد ان سغانند در
 بمیدار کار زار نمود و انقدر بجهل کرد تا با بر شهدا مخلص شد پس حضرت سعید شامه در پیش در انظلو سپر و ایتسا و انچه بر زنده
 و شمشیر از لشکر منم ان اما و الامقا میگردید بر روی کلونج و بجهل نمی گذارست که با منظور رسد با و از بلند کف با قوم ان
 انما علیکم مثل يوم الاحر اب فیل ای قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله بربکم طالما للعبا و ان قوم الی حاعلیکم يوم
 التناد يوم توکون ملین مالکم من الله من عاصم با قوم لا تقولوا حسنا فبک بعد او قد خاب من اقری ان رضی است که مؤمنان ریحونم
 با فرغ یعنی نفوس من بر شمام مثل انعدا بها را بر امتها که شمشیر مانشد مانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و انجا بعد از انشاد بود نذرا
 نمخو هدستی برای بندگان این قوم منبرم بر شما از انقدر روز قیامت که در میگردید سید شو جنم و شما از انقدر خدا نکاه انند نباشد انفو
 مکشد پس پس من اصل کرد اند خدا شما را بعد از انچه که نا امید کسی که بر خدا انرا بد پس روایه مشاخر انحضرت امام حسین با انصاف
 فرمود خدا تو را رحمت کند بدستی که ایتسا مشو عدل باشد در هنگامی که بعضی فرما بول کرد نداد نمود انچه را که بر ایتسا انکار انکار مؤمن
 و نور و ایتسا انوشام دادند کنو چگونه مستحق عدل نباشند که برادرا نیکو کاران نور ایتسا او در خطه عرض کرد راسته بود قد انوشو افلا
 روح الی بنا فلی با خواننا یا نروم بسو نوا بعد و طوی شوم حضرت فرمود بسو و بسو چهره بجهل است از برای تو از دنیا و ما فیها و بسو ملکی که
 زوال ان در خطه عرض کرد السلام علیک یا رسول الله خدا بر تو و اهل بیت با خدا جمع کرد در میا ما و میا شامه انحضرت فرمود
 اما ان سغانند روایه ملامت و باد سید قاتل نماز در بحر غوطه و کردید تا اینکه بد جبر رفیع شهادت رسید صوا الله علیه پس سو کند
 عمر بن ابیطاع که شرافت و کثرت نماز معرف بود قد کردید ان نماز و مانند شمران بر انرو با صفتا حمله و کردید در در با بر غوطه
 ز کردید تا اینکه از سبب انچه در میا کتکافرا و حر که نداشت تا انکه شنید که میگفت حضرت امام حسین شهید پس کار را از میا مور
 بر آورد با انچه نجا که داشت حوا کرمنا شهید و روایه مشاخر انحضرت مسلم مازنی در معرکه قاتل نماز و حج خوانند بسغا شهادت انکار کردید بعد

قره بنای قره غفاری قدم در میدانم نهاد و جری بنیافرمود و شره از شهابی نوشید بعد مالک آن مالکی روی بوی جوی نهاد و جوی اینها
نمود که مضمون بعضی از آن اینست که دانسته اند جمله از طوائف که قوم زان قران مشیبا و بزرگ سوار اندال علی شیعری خرمیاستند از اینها
شیعری مشیبا میباشند بعد جمله آورد و در دریا بحر بنوعی در کردید بل جسته رفیقه شهابی را بر کردید از اینها مقولست که اسم او انیس جابری
کا هلی است بعد بروایه مناقب عمر بن مطاع جعفی قدم در میدانم نهاد و در جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید بعد بر جابری
بجای ایستاد که فرمود انحضرت بود روی بوی جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید بعد بر جابری
عی که بعد تو بیخبر بعد بدستی تو علی را و او است یعنی پیغمبر بعد ملاقه مینامیم حسن را بعد جعفر حسن را و بعد جمله آورد و در دریا بحر بنوعی
در کردید با بدجه شهابی فابز کردید بروایه مناقب هلال بن نافع بجای ندر حرات میباشند آخر بجا و او را امیر المؤمنین زین العابدین فرمود از جمله سواران
معتبر و شجاعان موصوفی بود در زمین انان که همان تاقی داشت و نیز در جمله کما نکند است و در جی انشافرمود بعد جمله نمود و جماعتی از انکافران
تغیر فرستاد بروایه بوی بیخته تیری از اشیا میباشند نا اینکه هر کدام شد بعد شمشیر کشید شاعران نمود با بنهفه نمود و جوی ایچا بدین
حسن از آنکه امروز گشته شود امروز ملاقات نام اعمال خود را پس سینه نفر را بقبل آورد و از اشیا جوی او زد و باز دی این زکوار است
و انانکه مقدار اسب نمود پس شهر ولد آن را بنخواست و کرد که در انانکه نمایند از بد بعد از بد به حصین و میباشند مبارزه نماید و در جی انشافرمود
بر ان اشیا نا اینکه هفتاد نفر از انکافران بقبل رسانید شریه شهابی نوشید بعد علی علی که معروف بود بشیر و وضو نمود و بعد از آن
با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود
و عمل از آنکه میگذرد و روز قیامت و تو کل من باوست بعد جمله نمود بر انشافرمود نا اینکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید
او شدند و این زکوار را اسب نمودند و در دریا او را داد استند گفت الله درک من جل با انشد حضرتك لصاحبك یعنی از اینها که شریک میباشند
مثل نو مشرب پیوسته میباشند بود نشاء بر صفا خود را و بعد کرد و این زکوار را زد و بعد ترمیج علی با نام در میدانم نهاد و مقابله نمود با بدجه شهابی
شریه شهابی را نوشید بعد علی خبطه عظمی فرمود بر جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید
نمود که باز او استند گیسو از ایشا از ایشا بقبل آورد که ناگاه اسب او بر خورد و ایشا و این زکوار را از منزل نشاء پس لشکر اعاد و او را گرفتند از
حضر شمشیر نیز او را بقتل رسانیدند انشافرمود بعد جابری و غفای قصد مبارزه نمود و این زکوار را در پی بود که در جنگ بل و جوی
خدا بود پس مشغول غنیمت جی انشافرمود کردید که خود را بجای آنکه بعد پاچه سرخی طلبید و بر رخوار از در چشم خود بالا گرفت و با بنهفه نمود با بنهفه نمود
و در این حال حضرت امام حسین با برهه المفسلانظر نمود پس انحضرت فرمود ایشا بن خدیج اعمال بود اید بعد از آنکه انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی
و بعد با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود
ساتد ابرار که صفت او استند انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید
اشیبا بقبل بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید با ان بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید
از شهر ایشان شجاعه که زندگانی شهابی را بجای نمون از برای امام و میباشند با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود با بنهفه نمود
سالها است پس جمله آورد بر ان که انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید
بهر نام که بد و او در معرکه انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید
یعنی انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید با ان بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید
ابوه و لغات که هر چه بفرماید بیرون اینست که بد او شهید شایدا درش آگاه داشته باشد که میباشند آخر بد و انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید
نمعرض گردانی مرتبی بدست دادیم اسر نمود است که تمام بدوم پس انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی
حسین و نعم الامیر سر و زقواد البیضاء یعنی امیر حضرت امام حسین من خوبا میباشند که منشاسر و در قلب محکم بشیرند و انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید
فاطمه و الله فصل علو النعمان یعنی والدین حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا میباشند یا نظیر و انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی
مثل شمیس القمی که در مثل بلای منیر یعنی زکوارش مانند خورشید تابان در وقت غایت شبک از برای او بیست و نوزدهت مثل ماهی است
پس انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید با ان بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید
انجو اسر مطهر او را داشت فرمود انحضرت با بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید
سری انداخت لشکر اعاد و یکفر را بچشم اصل نمود بعد از جعفر بن قیس شد و موخیمه برداشت و انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی
ستیک ضعیفه خایه بالینه جعفر اضربکم بصر ترفیع و کنی فاطمه الشریفه یعنی ای فاطمه من زن بی ضعیفی نیستی میباشند از کار و انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید
و لکن نیز تم شمارا ای که کافران بصریها ضعیف دریا و نیز ندفاطه شرفه پس در انانکه بنیچه جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی
بر او را دعا کرد پس بروایه مناقب جناب حضرت انصاری روی میباشند از جی انشافرمود مبارزه نماید و انانکه بنیچه جی انشافرمود و مقابله نمود با بدجه شهابی فابز کردید
بعضی از آن اینست کلوی مرکز

و یا در آن روز

است از دست برهند و در عصر بر غیر عالمی انشا خدا شد بخونگار و امر در آنوقت است اینهم بخونگار و اراد لیکن ترک نمود اندو از آن
از برای نصرت اشیر و وطنش و خونگزار بدین حد که بسوخته بشم خود من از این قافله ایضا است از آن بعد در دریا بحر بکو شید تا مشایخ آن را
نوشید بر عباد الاثر و سیور و قلم در سیکل امر بخاور جزی بیاض موی یا بنفشه و تخمین که دانسته اند از زلف آن غنای فضا و زار که مابصلاح
حرب بر زمین و غیره را انوشی و کتبی دروغ نماید اثار از فرزندان انجیا بعد فاصله نمود تا شهریه شها از انوشید پس غابش شیخ شاکری پیش آمد
و در اغالی بود بنام پس مووجه تغلام کردید با و فرمود یا شوی یا فی نفسک ان وضع یعنی ایشوی چه در نظر دارم که عمل اودی
شور عرض کرده ما وضع افاتل ختی نعل یعنی چه بعملی ادم انقدر ففائله کم فاکشته شوم غابش فرمود انظر لیک یعنی من نیز توانم که آن
داشته پس بر خدای عجل الله و عهدا پم نخور تا ان کن نا تو را از فرشتا خود اند چنانکه غیر تو را دانست نه بر که امرد در دست باید پس
القدر و تحصیل آن نمود که بعد از این علی خواهد بود سخته روز قناد در پیش داریم پس غابش پیش آمد بر حضرت اما حسن سلام کرد و عرض نمود یا
اباعبد الله اما والله ما استعی و جدر رض فریب لا بعد اعز علی لا اجبتک یعنی ابی ابلص الله اکا باش بخدا سوگند امرد در دوزخ بهین هیچ
گس از خونش و بگانه در نزد من بریز و بجزویش از شمانست و اگر می توانستم دفع نمود از شما شرد شها از اینجه بر که از جعفر نیز باشد هر آنجه میکرد
الله اکبر علیک یا اباعبد الله شامد باش که من برین تو دین تو یابم از یکشت دشمنی از غلاف کتبی بجانب کافران و نه شکی بیع بن تمیم که چون
دیده که غابش باینج زهنه ختم کار و بلی شکر مایا بد مکرر تشایع او را در جنگها همدا کرد بود و او شیخا غ نوریت خلق کتم ایها الناس هذا
اسو هذا الیشیب لایجر خالیه احد یعنی بگو و بر ما انینست پسر شیب کتیبوشم ای ای اید ما کسی بر او آورد پس از نامزدان رسید
و هر چند غابش میان طلبید کسی مباد زلف و زلف چونید کسی نمید او میاید و بر او داد الا رجل ال رجل یعنی یا هر که بهم نرسد یا اگر
نست که بایستد گذارد کسی جرات تمسک کرده بدارید او گذارد جوهر سحر جلدی که کسی جرات میزند او را نمیکند گفت او را از هر جانب و با
کنید چون غابش امری ایسا ترا شامد نمودن بکشته شد داد خود را از سر برداشت زنده را ازین بر آورد و مانند شهران برهنه بر او زد صفحا
خلمه آورد در بیع بن تمیم میگوید بخل سوگند دادم زیاد از دینت نیز پیش انداخته بود و میدوید و ایضا ازین بیع او میگفت ختمند بر او
و بیع گفت جوتمن با ایسا است گداشتم کتم ای غابش می گفت که خود را با سر برهنه در دریا حرم افکند غابش فرمود ز دادوستد هر چه چاره
گند سحر پس لکن فرنجی آوردند از طرف جوائب کتبی در امانند دشمنی از سبیلی و بر زدند و انقدر سنگ بر بدنش زدند که از حس و مهر
انفاد از پای بلند ان بیچمان سر بیاکتر از بیکاه مشر جد کردند بیع میگوید بد شر انعاله فکله اراد در بیع غی از شجاعان که
باه نزاع میگرد هم کتبی گفتند کتبی غمز جلد کتبی نزاع نکنند که او را یکتیر نکشته است بلکه بنوع و جرات هم لشکر کشته شد است
بروایت مناقب عیبا نه غفار و عبد الحرف غفار بنجد انحصر امد در عرض کردند استکرا علیک یا اباعبد الله امده ام که جاحور اقل انکم
و در غلام از تو نامم خضر فرمود مریکلا او تو امتی یعنی مرجانما نیز بدید که افلا خوانه و هما بیکان یعنی پس ایسا نیز بدید انحصر امد
وی کر بپند چو انحصر کره ایسا ترا ملاظه نمود فرمود یا بنی اخی ما سیکما فوالله انی لا رجوان تکوننا بعد عننا فرج العینین یعنی ای فرزندان
برادر من چه چیز شمارا بگویم در آورده است بخدا سوگند که امید دارم که بعد از یکسا در بگردید شمار و شکر کردید انند بزرگوار عرض کردند چه لنا
الله فذلک والله علی ما انفسنا لکن نیکی علیک نیز یک غلامی بط لا انقدر علی ان ینفعک یعنی خدا ما را افلا تو کرد اند خدا سوگند که جاحور
خو بکره نمیکم بلکه کبره مابرا تو میباشد که مسینهم ایند شمنما بر تو احاطه نمود اند ما نمینویسم دفع شر ایسا از ان تو بکنیم انظو فرمود جاحور
الله یا بنی اخی بوجد کما من ذلک و مواساتکا یا ای احسنه الملقین یعنی خدا شمارا جاجر اگر امه فرماید یا فرزند بر آید یا بنی که بر جاحور امد
و مواساتک بر نمودید بهر بی غلبه بر کاران پس اند بزرگوار انظو و اعا کردند گفتند السلام علیک یا اباعبد الله خضر فرمود علیک السلام
السلام و رحمة الله وبرکاته پس در و میبدانستند و مقاتله نمود تا شتر شها از انوشید پس غلامی از آنحضرت که فارغی ان بود دعوی جان با
نمود و بروایتی چون اجازه طلبید حضرت فرمود انزوا بیا بانک بخشید از آنحضرت بکبر اسلام و داد او چو خلد بر سبلا که بلا امد عرض نمود
الستد از پلده اجازه طلبید فرمود انختمان با شما است چو هم از ندی ما جاحور را شمارا بد بزرگوار ف نامم ان پمار فرمودن فرود ازاد کردیم
در خود بخاری ای چه خواهی چنانکه انقدر بجدا ان امام هم امد که کیفیت را عرض نمود و از آنجحا اجازه طلبید بعد از آنحضرت بر روی هم
اهل حر امد عرض کرد انقدر که جرات غنث و کرانه من است خدی شاکرم امشد هم از انکه اگر در خدی شما فقیر کرده باشم مرا حلالم باشد
و در ایوانه مرا طلبیدم از من فراموش نکنید از گفتگوی انقدر اهل بر بگریه را مدلس ایسا را و با هم دور و او میسلا کارزار شد سیاط
فرمود از من خیمه را بر چیدید تا ملاظه نامم که چگونه من سینما یلد پس بروایت مناب انقدر استغافرا جاجر من یا بنی فرمودید از ان حضرت
طعن من بخورش میاید هو از من بر مطبوع هر که شمشیر خود را از من است از غلام بر آوردم طلب نمود از من میسوس خلد لورد بان
کافران و جمعی را بک نیز انشا اخر الامران بر جماعله نمود بر انفر تب من و انچو در با بان انقلام ابرخاک فلا ان انداختند بسیار
و بعد طعن شد پس حضرت امام حسین بنقص خود بر بالان غلام امد چون انسید هم با انغلام در خود غلط اید شرع نمود کردیم

مجلس هفتم

و از راه شفقت و مهر با او بخود را بر روی انگشتر گذاشت چون انگشتر او را در فم کرد که شخصی رو بخود را بر روی او گذاشت و بدو هاتمی داد
 کسوف خدای الحسین فتمیم تم صیالی ربه یعنی چون بدو هاتمی بخود را بر نظرش بر جمال نورانی آنحضرت افتاد پس تپیدی و رو حش با شکیبایی در سر نهاد
 نمود و گفتوا الله علیه پس بر روی او نوزده شمشیر و بمیدان خرب خا و هشت عده نیز داشت و بان نیز هاتمی فرستاد و هر شمشیر که بدو می افتاد
 خضر میفرمود خداوند این شمشیر بر شما نداشتن و در دعوی آنحضرت با و عطا فرمود آنرا که مرا نکافران بر اینز کوار جمله آوردند و شمشیر شهادت
 با و نوشتند و منقولست که بخار با و عماره فرمود چرا غافل میکنی و فاما از شمشیر غمی دردی نام آنکه طاری برین کرد زباله بود عماره گفت ایها
 الامیر طاری بر دردن منست و مالتین که میخواهم او را بکرم زدم التماس میکند او را از من کرد بر اینداست اما چه فرمود باید بخاری با و عماره او
 گرفت و او در دامن آن امیر التماس کرد که مرا عفو کن بخار فرمود عمو همی دم نور از آدمی کم پس بیشتر خنجر را فرمود که در حضور من نباید کشید
 از هم جدا کن پس بیشتر چنین نمود و او را با دامن خود رسانید پس برداشته این نام ابو عمر و خضری و بعضی خضری گفتند که در میدان خرب خا
 و اینز کوار مرتکب بود و هیچ و بسیار نماز میکرد پس مقاله نمود بان کرده اش را قاتل شد کید و جمله غمی آورد برده می کرد آنکه ایشان از اجا
 میکند بعد مراجعت نمود بخانه آنحضرت و در جری خوانند با همفکرم و نشانی با نور اگر راه هتکار نمود و ملاک آنکه شمشیر احمد در وقت الهی
 و بالا خواهم رفت با نیکان رفیع پس عابره خضری در میدان استعانتند بر اهل و انعام المؤمنین را بقتل رسانید سرانوردش از نیک اطهر شد جلد نمود
 بعد بر نیک مهاجر و عیال حرمش را در بیخ نفر از اخصای عمر بن سعد ابی قریظ و آورد پس مراجعت نمود بخانه آنحضرت و در جری خوانند با همفکرم و نشانی
 محلی که شمشیر خداوندان حسین را یار میکنند ام دو اکلانده ام اینست بعد با و انقدر مقاله نمود تا بدیده شهادت فایز بر سر آمد و بر روی
 بخار سینه ای الحشر و مالک بن عبید بن جراح آنحضرت آمدند عرض کردند السلام علیک یا نبی رسول الله خضر فرموده ند علیک السلام پس بر روی
 فاما اینها اند مقاله نمود تا اینکه شمشیر شهادت نوشید و بر روی آگاه از میان بیابانها ماند بر لایق بد ساطع مکل و مسلح سوای در
 و بعد از ظهر بخولان نداد در دامنم هاشم بن عتبیه برای فاصه پیر عم عمر بن سعد پس و محض امام حسین نمود و عرض نمود السلام علیک
 رسول الله اگر چه پسر عم عمر بن سعد بخت شما املاست لکن طایفه ام نا جان خود را تقداشما کم التماس من از که مرا از حضور شما جان بروم و در
 سنا نشسته شور و فراد در میانها با خنجر را هفت بر باز جوی آنحضرت و براد عاکر و اجاه یافت پس هاشم در با شکر خالقا آورد و در مورد
 بنحو هم از شما مگر پسر عم عمر بن سعد را انفعول چون شجاعانه هاشم مطلع بود لرزه بر اعضا شوشه شافت و در لبش کمر کرد و گفت ای میان
 کوفه و شام این پسر عم من است و رفتن من در میدان او مصلحت نیست آیت که برود و سر او را بر من از در شمعان مقاله که از آنرا بخت بود
 و شجاعانه خود مغرور بود و در آن نزدیکی با هزار سو از شام بیای این زیاد آمد بو گفت اینکار طسنت پس نشستی برابر هاشم و گفت ای
 بزرگ عرب این چه بجلی است کردی کسوز از اجاه نیادست بر میدارد و خود اهلان میکند هاشم گفت این کسوز از اجاه بر این است
 که کسی بیست نیای اعیان فانه دست از نعم جای بد بردارد و بجهت برید فاصه فاجر شمشیر بر روی نرسول خدا که کوه کس که هلاک شاستان کند
 شمعان خواست که سخن بگوید هاشم بانگ بر کرد و در جمله کرد شمعان بر حواله سینه هاشم کرد هاشم نیزه و براد کرد اینچنان یعنی بر روی
 که ناپشت مرگیش کافت او از نیکباز لشکر امام حسین بلند و جوش شمعان کشته شد برانند و نعام با هزار سو که ملازم شمعان بود در هاتمی جمله
 نمود هاشم نیزه اندیش نکرد بخوراد میا ایشان انکند بر طرف کرد مینموان تا کس از او بر روی در خون بر روی میرفت چون خضر او را
 دید که هاشم با هزار سو محابه میکند براد خود فضل علی را با نوزده شمشیر هاشم فرستاد چون بر سر آمد بد که آنحضرت فرستاد هاشم در شام
 هزار سو از آنکه خود جدا نمود و گفت نکذار بد که اینده فر خود را بخاشم رشتا انحراسو اسر و بر فضل و نه نفر طرازم گرفتند بر هرت میا
 ایشان مشاع کرد بد فضل علی در با حرم عومه در کرد بد بجز جاکر نزد مینموان کشته شد هاشم تا انحراسو است باز دنیا از باب آورد
 و ان بر کوار با نوزده هزار از شمشیر شهادت نوشید و ان لشکر نین بیاز انحرار رفتند هاشم را در میا گرفتند نمان بر میان هر دو ماستانک
 بر سپاه پیش کرد و در خون را بگرد که بکار هاشم خور استعمار رسانید کرد و بر گرفت و از خانه عز بنسری و پسر پنا بر زمین شد که استخراجه
 دهم شکست و بخت و اصلش پس هاشم خود را ببلد ارد رسانید چنان یعنی بر روی و زد که از استیغاطی چون سبب انعام انحالرا مشاع کرد بد
 و او از آنجا از ایشان بلند شد و خواستند که بگردند که چند هزار سو از لشکر عمر بن سعد در رسید هر یکبار برانند و نامدا حمل خود
 و انقدر زخم بر زدند که در بکرتا قهر بر حرم بخاندند بختگن بر و غلبه نمود که زبان بکامتجیبید بو لهذا از مرکب در غلظت و عرض کرد تا
 رسوا الله در راه نوشید شد پس روح مندرش بر باخبر خصوص او را از نمود پس و اینه محرابی طالب بیک از اصحاب آنحضرت بخت انمطلوبه
 دند عرض میکردند السلام علیک یا نبی رسول الله خضر میفرمود علیک السلام ما نتر از عقیق مینایم بعد از این را بخوانند منم من قرضو
 و منم من بنظر یعنی بعضی شهادت رسید و بعضی منظر شهادت شد فاما آنکه همه اصحاب انمطلوبه بعد از عقیق شمعان باز کردند که در
 فی التراب روی انجم فی عراض اللف فلما فلو یعنی بسا که از راهها فلک سعادت که بر خاک مسکن و منزل گرفتند چه بسیار است اما در حقیقت که در
 زمین کربلا از جو زهره روزان غریب نمودند و کوه و مغلدا بلع حاسنها حراسها و همی الشمس الدبل چه بسیار از درها نور که بر سر کرد و بیک

این کتاب از خط حضرت امام حسین علیه السلام است

شدت آفتاب حرارت و گرمی و در الارواح قدر نعمت و منجیح ماها شبیهها عطل یعنی چه بسا هر هائی نورانی که بلند نمودند آنها را بر سر نرها که از دنیا نمونیکه بر آنها الحاضره نمود است و جوانی خزان و انعامه هوسو شده است و هیچ بنظر نیاید در بحار نقولت که جمیع صحیح اخبار شهید نمود کسی نماید مگر اهل بیت مظلوم و اولاد اهل بیت منین و اولاد جعفر و اولاد عقیل و اولاد حضرت امام حسین پس بر این کواکب رود و بگذر جمع شده و شرح نمود بگذر او داغ نمود و بعد از داغ تمام خیزیدند اول کسی که از ایشانکه ابتدا بمقتله نمود عبد الله بن مسعود عقیل است و بطلب آورد قیقه در خرابه المومنین بود پس انعامه تقدار بر او نیز الحفظ ملامه رفقا بل خالو بزرگوار و خواستار و عرض نمود با ستیکه اندلی بالبرای یعنی استیذان ده مرا که بمباران بر قوم روم حضرت فرمود بانی کفار و کفی اهلاک الفلک و الکمل یعنی کفار میکند نور او اهل بیت تقدیر انعامه و انعمتک را نعمت کرم علیک عرض کرد یام ای محمد بن عبد الله بنی حنیف و رسول و فلان است و مولا ای لفظ و الله کا ذلك با بدان یعنی اتم بزرگوار بگذر او ملاقات نام خلد سوار و حال اینکه و اکذا شبهه سید و مولای خود را از این عال مجد سو که این هر که نخواهد شد پس بعد از خصیت بتدک میتدا اقبال نما و بر او به بجز این جز خواند ابو الفی مسلما و هو بی نیت با و اعلیٰ در التجران ملاقات منبم نام بل خود مسلم او ماجوانا رستم برین پیغمبر لکنو بقوم عرفوا بالکذب لکن روحیا و کرام التبت نیستند انجونا نام عرفی بلکه از حیا و کرامی نسبتا شدند پس حله و در بران شفیا تا اینکه بر او نیز بحال ابطال نمود و هشتاد بقبل آورد پس بر او نیز عمر بر صلیح بجانب عبد الله مسلم انداختند مظلوم دست خود را بر چینه خود گذاشت که آن بر کف دست آن کوار ایجه بود و در وقت خوشه که دست در حرکت دهد توانست بعد طبع دیگر نیز بر دل مبارک زده و مظلوم را شهید کرد و حضرت امام حسین انعامه مشاهده نمود بر سر نفس اندامه انعامه را از در نعره و در کف و نعره مظلوم را بر آب خود است بحاجت خهها آورد و در زمین گذاشت بعد از اجف نمود و نزد قهیر باز آمد و فرمود اهلوا بارک الله فیکم و بادر و الالهجرة و دار الایمان خیر من دار الکفر یعنی حله بر بدل بر این شفیا مبارک کرد اند خدا از برادینما و در دیدن مظلوم و دار الایمان هزارشک غا ملامه و حواى بعد عبد البر و اتم امام محمد باقر و محمد مسلم عقیل او در این نگاه بر امل و او غیر تقیه بود و در خیز خورد و بطل خوب بر آورد میرد تقرا ایشا از افضل آورد بصره از حرم است که طعین بنایا شیره شاه نوشیدند حوا الله علیه بر رویه محمد ایطالی و غیر جعفر عقیل را میگردانیدند و بر خیز خوردند و اینها منبم جو ابطحی و طالی اگر در بنیه هاشم و بنی غالبیه باشد ما ساد اکر همان میبایستیم از حسین پاکیزه تون پاکیزگان میشد که از غایت نیک تعی نزد فرزند علم میشد و این بر رویه ای محمد میفرمود با معشر الکھول الشبان افریکم بالسیف و استراضحی بانک خالق الانسان ثم رسول الملك الذی یعنی بگذر بر او جوانان میرند شمار این مشیر شکار رضامینم نام با بر زن خالق انسان از این رسول ملک ایمان را پس حله آورد و چون بیخ نمر بافضل آورد اخر الامور حضرت بصره شوهنگ اباعره و عبد الله حشمه بنا بر اختلاف بد خیره شهنشان باز کرد بگذر در انعامه حضرت امام حسین بطرف راست و چپ نگاه کرد احتکارانند پس که نسبت بر شمشیر شد بد و داد و ایجه و ابوالقاسم او اجنادا و علیا و احسا و جعفر او اخر شاه بعد فرمود امام محمد یحییٰ یا امامن معجز یعنی ما من طالب الحجة یصرفنا امامن خائف من عدل الله فید بعنا اقوم ای انما اید هتد نیت که بنایا هتد ما را و یا اعانت کنند نیت که اعانت نماید ما را ای طالب هشیو نیست که با ما را یا خائف از عدل بطلانی نیست که دفع نماید شر اعدار از ما پس اشعار خوانند با بنبتمونم فرزند علی پاکیزه که از اهل هاشم است همین فخر را که نکره میکند فاطمه مار منت بعد محمد است و عم جعفر طیار است اسلا بعد از خواوشی سبب ظاهر شد ما بتم جریغ روشن خدا در روز عین و شعیبا ما محضت شعیبا و شعیبا مادرو ز قیامه زبانکارانند پس قران بجانب عبد الرحمن عقیل را میگردانیدند و در حرم با بنبتمون خواند بد من عقیل را اینست که او را طایفه بنی هاشم و از میان او فراتر خود و این حسین طینت بنی و بزرگوار و پیران و حله آورد بر ان شفیا و هغه سوار اقبال ساینده نرا الامر بنی عثمان خالده حنی شریه شفیا نوشیدند منقولند در تنها ایالت بخار و فو ابو عمر بنزد شفیا امد عرض کرد البشا البشا ابن خالدا آوردند که کشند عبد الرحمن عقیل است فرمود از کجا گرفتند گفت شصت شعرا و در در زبصر گرفتند که بر اسب عبد الرحمن سوار بود پس او را آوردند مردم خر و شرب را آوردند و او را غمت کردند پس بر فرمود تا او را بقتل بکشیدند او را مینزد که در این اشا ابو عمر داخل شد دست چپ بر دست راست چو نما و فرزند و کا کل و خیمه آن پسر ابو عمر هر دو بگریشتند و محتار سپیدان بیکدیگ ابوعمر عرض کرد این پسر عبد الرحمن عقیل است چون خا این حرف را شنید انوار جان خوشت پیش آن پس ایامه او در کار گرفت بسیار که در پهلوی خود نشاند و گفت ای بنو دینه من در کوفه چه میکنی گفت با این نام من قاسم است و در زمان که با بنبتمونم محتار گفت انها امد یا کسی انوهست گفت بانفاد ما در سه همیتر امد ام جویک ما را شهید کردند مشتمل عقبه از جانب نیدا امدت ان و بنزد قتل نما کرد و در مسیحی غیر جیدا ادم کت که خون از منبخصر میدید منبح مقدس خوالوشد اشقیای فی مینه خانجا مار انرا بگردند و در روزی زندان حاضرند بیای از ما اگر منمکی و فرمودند ما نیز فخر و پریشا شده و او قاربنت گذاشتند و در آن ولایه نموده چو شدیم محمود در دست ما متو وال بر انجا حضرت بودند ما شنیدیم که خدا نور انوفوق داده امبر عرا فرشته و طلبت کنی حو حضرت امام حسین را ما بگوئیم که شاید او را با جسد بگذرد و از خدا و از در شمنا دانمان بلیم ابرو شمشیر که فانی بود و ملازمش را کوفه اندام ام ما او را قصاص کنیم عشا فرمود که ای

مجلس هفتم

نور دیده عالم و عالمیت اینک و انرا بدو حاضر است هر چه خوانی بکن و فرمود تا کار دی بقاسم دادند و انبر کواختا انکار در برشته اشقی
زد که تا نافریش کف لبش نخواست اسر نمود قاسم را از با ناسم خلع کردند سه هزار شغالیه بر عیال او دادند و هزار شغالیه بر عیال او برآمد و
خواهد این فرشتا و ابرهیم بیخ فرار در هم بقاسم داد و بزرگان اشرف ز خور کوم ملک بقاسم گفند خانه از با قاسم بغیر کردند و بفرمودند
که افلک بعین عبد الرحمن بخانه او رفتند چاشت و شش از برای او مقرر کردند و عبد الله اسک و عروه بزرگان را نیز بفرمودند بخانه او رفتند تا که سر
بودند و قتل عبد الرحمن بسطال بن رضی عثمان بن خالد بن حوط شتر شهاه نوشید عبد الله اکبر عیال بر رضی عثمان بن خالد جنی و شتر
همدا شد و شتر را به سعید عیال بقر لبط بن اسیر جنی شتر شهاه نوشید بروایه محمد علی بن جعفر و جعفر محمد عیال بن در آوردند شتر
نوشیدند و چون نوبه با ولد عبد جعفر طیار رسید که مارا ایشان بر شتر بیخ بعضی از ثقات زینب خوانون بود پس روایه بخانه محمد بن عبد الله بن جعفر
ابطال بقاسم شجاعه نمیدادند و جری با نهمه مویا بفرمود و شکایه میکنم بشو خدا ز شتر دشمنان و مفالده نمود با قوی که کوز میشد از آه
و ترک نمودند و معانین محکمان تن بل بیماری را ظاهر نمودند کفر طاعتی را پس جمله نمود بر انکار او و در نظر انبیا فرشتا و انرا لام رضی بن عباس
تفشل بتمی شتر شهاه نوشید بعد نموی عبد جعفر نمیدادند اما انرا بدو بخواند با نهمه مویا اگر انرا نمیشد انهم فرزند جعفر طیار که از وی بقتل
وصفاش پیدا شد و وبالی که از سر در سیز در جنت طیار نمینماید همین شتر انرا در جنت کفایه میکند بعد مفالده نمود تا اینکه سر او بچند
پیاده را بقتل آورد انرا لام رضی بن عبد الله بن جعفر طیار بدو جنت شهاه سید بروایه ابو الفرج عبد الله بن جعفر بن در انوا عبد الله بن جعفر شهاه
فاز کردیم چون نوبه با ولد جعفر امام حسن رسید بروایه ابو الفرج عبد الله بن جعفر بن در انوا عبد الله بن جعفر شهاه
ناصر بر آورد و فرمود امام معین بعلینا امامنا با بر کفرنا امامنا خائف من عبد الله بن جعفر بن در انوا عبد الله بن جعفر شهاه
گفند نیک بر سر از خدا دادند تا اید شتر انرا از مظلومان کما انما خافوا فرمود که تا گاه از خیمه محرم در وطنی بر آمدند که مانند ما
تابان میدخشیدند که اسم یکی قاسم و دیگری احمد از فرزندان امام حسن بودند و امام زاده عالم بقدر در جوامع بزرگوار لیک کویا بخت
ان امام زمان شافند و عرض کردند یا سیدنا هاشم بن علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله یا اگاه باش که مادر خد تو هستم
مظلومی مارا فرما صفا و خدا بر تو باد مظلوم چون اینک ما از انند نودیده برادری بزرگوار خوشیند مویا بر علی بن علی ان یو لک انرا خواص
عزم جد کما یعنی کوانت بر عم شما که بگوید بیدار برید و بدو حمانه نماید از هر جگه خود پس قاسم حسین قصد مبارزه نمود انبر کوار بر رویه
مانند قصاب میدخشید هنوز بخت بلوغ نرسیده بود و انفا لیه قتل بخت عم بزرگوار خود آمد چون نظر حضرت بر او افتاد که قصد مبارزه نمود
است دست در گردن او انداخت و اندام مظلوم انقلد کرسیند که مدهوش کردید بدو چون مدهوش ماند قاسم بر سر مویا بخت عم مدهوش کرد که بر
ازین مبارزه انحضرت از از دادن با فرمود قاسم شتر و عیال بوسید دست باها انجا و در ازین گرفتن مبالغه مینمود و بر او این شرح طریح
در کتاب شریف قاسم بخت عم بزرگوار خود آمد عرض کرد یا عم اجازتم فرما تا بروم بخبر اینک قران حضرت فرمود انبر کوار بر رویه
میجو هم از بر این زمین بمانی تا من شاستلی مر کرد و هر چند ان طفل مغموم مبالغه کرد ان امام مظلوم اجازه نمود پس قاسم حسین با کمال عزم و هم در
گوشه نشسته بر خاک و عم بزرگوارش نسبت به برادران مبرکیت کرد و انحال ملاحظه نمود که عم بزرگوارش نسبت به برادران عالم بقدر خود
مبارک فرمود ان یعنی بر عم و اندو هشتاد و دو از شد شتر و الم سر خور از انو نعیم شما که تا گاه بخاطر شرافت ان کرب بزرگوارش بگویند
باز او را اسلحه نماند بخت فرمود اگر تو را الموهبی و هدایز بخوبی بزرگوار بکشایان و هر چه ران نوشته شد است علمنا قاسم با نخواست
ساکها چنگ از عم زنک شده است بمثل انرا که گرفتار شده هم تا که وقت کشود این عیال این مظلومان بگویند ان شود ملاحظه نمود که بزرگوار
نوشته یا ولد یا قاسم اوصیک انک از ایت عمک الحسینی کربلا و فلا حاطت به الاعتدال انک لبر ان و الجمال الاعدا و الله و اعاد ان سوله و
بخت عیال بر وح و کما هنالك عن لیرا عا و لیرا ذن لك في البر النحط في السحاه الالهيه یعنی ای فرزندان من اقیاسم صیت میکنم تو را چون
عم خوشین را در صحرای کربلا که دشمنان دور او را احاطه نمود باشند پس ترک مکن مبارزه و جفا کردن با دشمنان خدا و رسول او و جفا
خود را در بیخ ملامت هر چند تو را عم بزرگوارت نمیفرماید از مبارزه انصاف تا انما تو را ازین جفا در جهات تا اینکه بسعادت مندایک باز کرد چون قاسم
ملاحظه نمود ان تعویذ را انقور از جابره خود و بخت عم بزرگوارش شرافت کفایت تعویذ را بعرض انجبار سائید تعویذ را بدین انحضرت داد
چون انحضرت ان تعویذ را ملاحظه نمود اشک از دیدگاهها مینبارید و کبره شد بکرب و نگار و ایلا و او ایلا و او ایلا و او ایلا و او ایلا و او ایلا و او ایلا
بر در بر آورد و بقاسم فرمود یا بن الاخ هذه الوصیه لك من لیرك عند وصیه اخری منه لك ولا بد انضادها یعنی انبر کوار در وصی انک
بزرگوارت شوکره است من تیر وصیت میکنم بکری از برای تو نموده است که لا محاله باید او را بعل او و بر انحضرت دست انعمور که قیامه و او رخصه کرد انند
دعباس را طلبید تا قاسم فرمود و جانود بر عرض کرد تا درم پس انجبار درین جوامع نمود و از مظلومان صابر زبانه خوانون صابر
اورد و در پیش روی انجبار بر زمین نهاد و ان مظلوم در صدمه انشود قبا بخت امام حسن بر آورد و قاسم بوشانید انحضرت را بر آورد
پس قاسم گذاشت در خور خود که نامزد قاسم بود بجهه او عقده نمود و بجهه مایشا خیمه عیال مویا نمود دست در خور کرد و بر دست قاسم

حزب و جبار

گذاشته از جمله بر سر او قاسم نظر نمود بدختر عم خود شروع بگریه و زاری نمود که تا آنکه از لشکر اعدا صداهل مرتب از بلند شد
 پس آنطور که مظلوم را راه کرد و خواست که از خانه بیرون آید که دختر عم دامن او را گرفت گفت چه در نظر داری قاسم بگو فرمود میخواهم
 دشمنان بروم که طلب مبارزت نمایند و عرضی باقیات را فرمود پس عرض صد را بنویس و مگر به بلند کرد و اشک حسرت از دیدگاهش فرود آمد
 و عرض کرد ای قاسم تو را در قیامه نشانشنا سم درجه مکان نور ادر با هم پس آنطور که سر آمدن خود را قطع نمود فرمود ای دختر عم ما این
 مراد است آنچه از این دنیا میخواهد بگریه را مد کرده شد که کردند ندای او را و او را شوراه بر آوردند چون امام مظلوم را ملاحظه نمود
 که با سم رده میدان در فرمود یا و ای امشی بر حلتک الی الموت یعنی بفرزنگد ای بابا بخود بسوزم که میر و قاسم عرض کرد و کیف ما عمر را بیست
 و حیدر غریب را فریاد بجزایمان و اصل این روحی لرز حلتک القدا و نفسی لفتسک لوقا یعنی چگونه زورم حال آنکه تو هم من در میاد شمشیرها
 در پی و نه بیجا حمایه کند و نه در وقت بر بخود جانم فلانجا تو با و نفس بلا کردن نفسی پس ایام مظلوم را در میانهای آن معمو را پاره نمود
 معنی آن مظلوم را نصف نمود و انداخت بر در آن محرم و جامهها او را بصورت کفن بر او پوشانید شمشیر را بر گردی کشید با صلا و انس و مظلوم
 نیندازد که چون آن شاهزاده عالی بنام قاسم بمیدان مبارزه بشارت می نمود بعرض نمود ای عمر با از خدا تمیز می ای خدا را بنظر در میان
 ای کوردان یا مراعات نمائید از این بر سر عدل گفت ای شما دست از بجزیر نمیدارید چرا اطاعت نمیکند بزیور اجناس قاسم فرمود خدا
 را بخیر بندهد بود عو السلام و این از کاروست که از رسول الله صلی الله علیه و آله بشنید که دنیا در نظر ایشانیم و نارسد است پس قاسم
 نوض نمود و احد در مقابل او نیامد پس بطرف خانه مراجعت فرمود چون صد کرد که عروس را استماع نمود که از غم مفارقت او میکشید فرمودها
 قد شکلت یعنی گاه باش که من نبرد تو امدم جو او از قاسم بگو ش عروس را پس سید از جابرجا سوخت گفت مرجبا با العبر من خداوند بر او است
 که قبل از روی تو را بمن نمود پس قاسم اخل خانه شد فرمود ای دختر عم من فرض نیست که از مبارز میطلبند پس عروس را و داغ نمود
 سخت دست او را با همید از بجهت او را آورد و مجاز طلب نمود پس مگر که او را با هزار اسوار بر او بود در مقابل انتخاب بد حضرت
 قاسم تا نمود باقتل او در جهات پس او را بنیفل امد بود پس قاسم باز پاره بر اسب خود زد و خود را در دریا بچنگ غوطه و درخت و شوق قتل
 سوز نگردید تا آنکه ضعف بر او مشکوشد خواست که بجهت برگردد از در شامی سر را بر اجناس بگرفت چون قاسم حال را بدید نمود و دید
 بر روی آن غم زید و بدزد و اصل کرد پس آن شاهزاده در پناه بخت حضرت اما احسن رسید عرض کرد یا عمه العطر العطر ادر کنی شرف من
 الماء یعنی ای عمو جان شمام تشه شرفه ای من شایسته این مظلوم را شلی داد و بصبر فرمود و آنکه خود را بر آورد فرمود این آنکه شرف را
 بدها نمود بگریه قاسم فرمود چون آنکه شرف را بدها خود تمام کو با چشمه بود از آب که سبز شد و مر جغتو دم پس بر او نیز بشارت نمود
 نما و ابدید فایش بر حلتش و اشک چون بمیداننا رسید شرف و عمو بخونند رجز فرمودان نکر و نه فانا ان الحسن علی النبی المصطفی
 المؤمن هذا حسن کالایس المرهن بین ناس لا سقوسو المن یعنی اگر مرا نمیشناسی من فرزندان امام حسن و منم سبط محمد صلی الله علیه و آله
 است این بر کو و احسن است که مانند است بر محسوس است در میان ما تا آنکه خدا بچشمه ایشان ابار از حمت بر او این منافی فرمود که انا القام
 من نسل علی بن ابی طالب و الله اولی بالبنی من شهر بن الجوشن و ابن الدعی یعنی منم قاسم که از نسل علی بن ابی طالب است اما به بیدار الله که اولاد ام از شهر
 الجوشن یا عیسی بن یاسر و یاریه صدق فرمود لا تخزعنی نفسی فکل فان المؤمنین زیدی اجناس یعنی ای نفس جرج منما بسبت کشه شده
 مخلوقانی میشوند از فرزندان فانی میماند خود را با چشمه پس آن مظلوم بر او نیز بشارت نمود تا بان جمله او را بر آن کافران و قتال شد
 بعمل آورد تا اینکه با آن خود شامی نفر از آنرا عین بد کاشیم فرشتا بلکه بر او را به بخت صفت نفر را بچشمه فرشتا پس بر او بی همت
 خود را کاشت بر علمه لشکر کفر انا و بسوا ناما مع حامله آورد که انما حیننا المظلوم را احاطه نمودند از جهات با نیا غریب با بر او را
 کردند چندان مسلم میگویند در لشکر عمر بن سعد بودند که قاسم بحسن منوجه لشکر را گردید روی و مانند ماه میدرخشید شمشیر در دست
 داشت و میرا هنی و ازاری پوشیده بود و غلبنی ریاد داشت و بندیک غلبن او کسب می بود بخوارم چنین که قبل غلبن با بچه او بود که کسبی
 بود در آنحال عمر بن سعد بنیفل از یکاست بخدا سوگند که من میبرم تا او را بقتل آورم کفم سجا الله چه عطا می از او بخدا سوگند اگر بر من بر
 زند من دست خود را نمیکشام بگو و اکلار او را همین اشخاصی که در او را احاطه نمودند احد از ایشان او را با نخواستند گذاشت نامی بر چشم
 سوگند که اسمی هم ناخبر بر او پیش الفوا است را ناخبر و دردی بر نکر دید تا اینکه شمشیر خود چنان ضربه زد که هم او را بر کوار زد که سر او بر
 شکافه شد بر رود زنا و بروای بعضی از آن اشیا از ما زاده مظلوم را بسنگ جمامه زد میکشند بکشید این پسر خار چه بر سر بنجد عمر بن
 شکم آن بدم ضعیف در با بچه و هشی بر بگوان مظلوم زد و بر رویه منفی شمشیر سعدی نیز بر پیش آن مظلوم زد که از سینه اش بر ملامت بر آن مظلوم
 افتاد در میان خود دست پامند و بدل بر آورد با عم ادر کنی یعنی ای عمر برادر با حمید گوید جو انحضرت صد استغافا سم شنیدید که مانند با
 غصبتان و پشیمانیان در دید مانند شهر بر آن کافر جمله و شمشیر حواله عمر که فانا المظلوم بنو انشاد بنیاد دست خود را در شمشیر
 ای خدا در کفاره بویید جو انشادی دست خود را بر دید بچه کشید جو اهل لشکر صبی او داشتند سواران اهل کوفه با ملامت انما الله

وحله آوردند تا انفسه را از دست انحضرت بجا نهد که ناپره حربه مشعل کردید و جلت مغلوب شد بخوبی که از امام زاده مظلوم مرد در بر
 است با یا ای الله انفسی هر چند سعی نمودم که در از دست انحضرت بگریزم و انفسه را از انکه بر او آید منتقم از من تمام دلکباب انحضرت
 ما را بقتل رسانید دل بر از خیر خود را از غم غم فاسم فارغ نمودم مؤلف کو بد چون با مقام رسید همش با در دیدم اشکار کردید
 که بخاطر و افراد از فانی که انظار و محال اما هر چند استعنا منم که کسی نبود که بر او شرف رساند اما مظلوم را فانیس رساند و انوار کفر
 و استغاثه و فقا و ناله بر آمدند از حتم از ترسید که در از خیر از فانیس رساند و در استعنا او را از غم فانیس فارغ
 جنا اظهر الی صور حضرت صاحب الزما با ایشانم و فرمود این اما داد انظار و از فانیس منبکیر و انقام او را از اقبال عین میکنم اللهم
 تجل فرجه سهل بخرجه بجا محمد و ال محمد با بچون تمام مظلوم فانیس فاسم را بقتل رسانید غیض غصبی نسبت تل برادر زاده خود داشت
 نشاید بعد از تقصیر قاسم بر اهل چو بر بال از مظلوم بل مل بد که انغریب مال هم است با شد است حاله بر انبر زکوار کا شد که در صف از انوار
 بیایم و خلا و طوه الصافات فصله المصا للاصل و الا برا یعنی استعنا او را باها لکن نیک سینه او را محلا مل شد است با نمود
 مظلوم چشم همتا ضلعه کثیر ظهور زخیر زیاد یعنی بدش در هم کوفتند استخوانها پهلوش را خود کردند و شش در هم شکستند این
 صا شد از اسباب الشکر بر یاد محمد مسلمی کوی بد چون عیان فرشتند دیدم که ان اما مظلوم بر سرش فاسم ایستاد است فاسم شک با منبر بدش
 بر او ایستاد انحضرت کبره شد بد کرد و فرمود یغز الله علی عملک ان ندعوه فلا یجیبک و یجیبک فلا یعینک فلا یعنی عملک بعد شو
 فلوک یعنی بخدا سوگند که گرانست بر عم تو که او را بسیار بخود بطلبی اجابت نماید تو را یا اجابت نماید لکن اعانت نماید تو را یا اعانت کند لکن دفع
 ضرر از تو نماید و در باشند از رحمت خدا فو میگردند و نور اقبال او درند صورت الله که در اثره و اقل ناصر یعنی صورت او از کسی است که بجا نهد
 فانیس او را قبل است فرار سر و بر مظلوم نغش فاسم را برداشت حمید میگو که با معینم که انحضرت سینه فاسم سینه خود چسبید او در رو با انظر
 بر زمین میکشید من در پیش خود کفتم که ای انحضرت در انفعال چه در نظر من است با شد دیدم که ان طفل را او در در میان استکان هلیت خود گذاشت
 در او بر منجیب بجهه گذاشت و هنوز مقلی از فاسم باقی بود پس انظار و چشم خود را کشود و بچشم حضرت اما حسن نظر نمود دید که انحضرت او را
 در بر گرفته است و میگردید میفرمود یا والد لعن الله فانیس فانیس ان ندعوه و ان ندعوه مظلوم یعنی انفر نیک بخدا سوگند که گرانست
 تو که او را بسیار بخود بطلبی و محال آنکه نور اقبال او در باشند باقی فلوک انکار که انهم ماعرفوک و لا عرفوا من جلدک و ابوک یعنی انفر نیک بخدا
 نور اکشند کوی نور انشنا خند جد و پد نور انشنا خند پس انحضرت کزین کزین شد بد کرد و خیر عم او بن میگردید و جمیع نان خیر
 کزینند و طبا بچه بر روها خود منهدند و کزین خور امید دیدند و نگار او و ایل و انبوا بر او درند حمید میگو بدش انظار مظلوم فرمود خدا
 بقتل او رکنندگان ما را و مگذار از انشا الله را و میایسانا ابدان فرمود صبر یا بنی عموی صبر یا اهل بیتی لایتم هو انما بعدک الیوم ابد
 یعنی صبر نماید انفر نیک عم من صبر نماید ای اهل بیت من که دیگر بعد از ما در مذلت و خواری نخواهد دید با ما مؤلف کو بد منتقم از ان
 سا فر هنوز حضرت فاسم بجد بلوغ نرسید بود چون انحضرت نغش انظار و اهل نوحه کاه سینه انظار و سینه خود چسبید باها
 حضرت فاسم بر زمین میکشید تصور ان مظلوم نشو مگر آنکه انحضرت از اندر و غم باران نصیبش مظلوم هم کردید باشد مانند کان
 چنانکه ظاهر هو است ان طلب برای اشخاصی که مینا شد باشند بصیبت بوجوان خصوص جنین بوجوان غم مظلوم که در بعد کار باشد از
 مشا جناب براد مهربان با وجوان منقلب کردید باشد اما او بیاس و حرش در هر زمان بلند کرد صد ناله و مار و عرس او و او نور او را غم
 و بر با الا ما و سبعم الدین ظلموا الی منقلب یقلبون و چون حضرت فاسم بدرجه رفیع رسیده فانیس بر دین بر دین انحضرت برادر او احمد
 سن نوزده ساله بود فاسم در میدان خن و از این جزا انشا فرمودی انما اجل الامام علی بن ابی طالب اوله بالنبی اضر بکم بالیقین حتی یلقوا معکم
 غم جن جناب الله حکم منینا الی یعنی من فرزندان مای که از اما فرزند او قسم بنجا که ماسن او در من به بیخدا از انیکافان و من شهاد
 بنمش من نه تا اینکه شمشیر بچیده شود و از کار بقتل شمارا بنبره من هم بچی جانم نمود از بدین هلیت و خویش سوگند که حکم می کرد بر مالک
 الزنا که عین بر بد بود باشد بعد از مظلوم جمله نمود بر انصوبه حی انش حرم مشعل کردید با انکه هشت نفر را بقتل رسانید بعد از ان
 نمود بجد عم زکوار من و کما که از شدت کج چشم ما با کس بکاشه سر سر فرود نماند و نماند اما تمام اهل زمین را انفق علی عد
 و عیای عوجا ایضا به همت نوشم با انفقو یا هم بر نزع دشمن خود حضرت فرمود یا بنی الاخ احب قلیلا حتی یلقی جلدک رسول الله فیه قیقش نیک
 نظا بعد ابد یعنی انفر نیک برادرانک و قاصبنا تا اینکه ملاقات ما جده خود رسول خدا را پس نوشاند بتوشن برای که بعد از هر کزین
 پس انشا هدیة عالم بعد بالقیسه مراجعت نمود بیدار کار از این رجز با انفر مؤصرا قلیلا فانیس عیال العیش فان وحی الجوه انکسر لا ادر
 الموز ان الموز نحر و لا کن عند اللقازان الریح یعنی ای صبر نما در زمان اندکی که بعد از صبر نمود بر حضرت و تشنگی بار و بخود خود رسید
 دروغ من رجما نمود با نیکفاجد و جده اسرا دارد و رفتی که ملک اشکار شود از منک نیشم که مرتضی شوم در و ملاقات با اعدا بعد
 او در انکاران و جماعت بقتل رسانید میفرمود المکم ننی من الخاضعین یا نیش لوعه راس الریح بدید معانه الکفار جمعا بکل همت

انحضرت
 در رو با انظر

قطع بگویند چنانچه فرزند احمد بخار بر شاخه اهدا شد که سفید شود از سده و فرود آن موید طفل شکر و در همه کفار از روی
زین بر طرف طویند بنامش هر چند که بزرگتر از آنست که بر او منظر بود تا آنکه از سر بر جبهه شهادت فایز گردید پس در این
عواله عبدالله بن حسن و بمیلد حربه و ان رجرا الشا نمود آن نکر و قانا بنحیدر در غام اجا و ایت صورت اکیلم بالستف کمال است
علا اعداد مثل بیج صریح یعنی ما غیبت سنانه فرزند حیدر که شریفه شجاعه و شمار ای بنامیکم بشیر مانند پیمان و آن از کل بزرگ و پر شهادت
مانند بار سخت عظیم میباشد پس جمله در آن روز با صفتان و جهاد نفر ایستند ساینده الامریض بر کما انبشبت خصمی شریبه شهادت نمود
و بر و این اما بجز باقره فائل انبر کوار حمله بن کامل اسک بود پس بعد از شهادت انجبار و این ابو بکر فرزند امام حسن بعد که قتال شافت
گردید بجاک هلا انداخت انرا امرض بر عبدالله بن عقیبه بن عوف بن شهاب بن اوس بن شیبک بر و این عقیبه بن عوف فائل انجبار ابو جبر و این انجبار بود
گرام انجبار سید محمد انبر کوار انعام میلد انبر کوار اول کسی از انجا بقدر ان که با میسدا قتال انجا ابو بکر بن علی و جبر انشا فرمود با انصاف
بزرگ من علم است که صانع طولانی که از انها شمش است سکو و کبر و فضل ادا شد است انجبار کوار فرزند انجبار سلسله که من تمامینام
از او بشیر سید یاد شد و جانور اقد او مینامیم که برادر بزرگوار من است پس انقدر مقاله نمود بان اشیا فائل انرا امرض بر و جبر بنحیدر
شرف شهاب انرا نوشید بعضی عبدالله بن عقیبه بنحیدر فائل انجبار ایستند بر و این در انجبار در انجبار سید و عبدالله بن شهاب انست
بزرگ غنا آوردند و عرض نمودند که انبر عبدالله بن شهاب انست که فائل انبر کوار انست که شریفه و چار طلبید که پوشد از کوفه بزرگ
اور انجبار بکریم و هم بر و انرا انادیم و او را کفریم بخار فرمود نا بصره نصف مال عبدالله دادند ایشان انجبار انرا شافوت شاپس انجبار
یا فیتن امر انست که انها بخاریم که بر نام انبر کوار سید انبر کوار انست که بر و انرا انجبار انست که بر و انرا انجبار انست که بر و انرا
بود انجبار با بقا با بریم نامی پس جلا در انرا با بر انرا کشتند انجبار بعد برادر او عمر بن علی فائل در سید شهاب انست که بر و انرا
انبر کوار و لاری فیکم زجر ان الشقی النبی فائل کفر با جبر تدانی من عمر لعنک الیوم بنو من سقر شتر مکان فر و در سحر انک الحاح انشر
البشر یعنی منبر شهاب و زجر که فائل برادر طست در میا شامی بنیم که انستی به بصره خدا کافر شد است برین بزرگ من بیاشاید انرا فرمود که بد
مکانست سوزند زجر که فائل انک امیشما خورای ای بدتر مرد ما بر انجا بقدر انچه نمود بر زجر که فائل برادرش بود و انکافر انرا انست که بر و انرا
در و با حق بچیا آورد و بشیر خود میر انکافر انصر بر سنگری شرف چند بنامی فرمود با انصاف نمود است کاید اید تمنا انرا داشت بر و انرا
عمر دست یکسید از شرف غضبتا که میر بد شمار انست خود و منکر زجر از بخار بر بر میسدا ان خائف تر ساینست بر انقدر بخار بر نمود تا انرا امر
عالیه شهادت فاکر کرد بر و انبر شیخ مفید بنو حصر عباس ملاحظه نمود کثر کشکان از اهل طبرستان اموی به برادر انجبار که از ماد
اوام البنین ثوند کرد بد و اسم انشا عثمان و جعفر عبدالله بود پس فرمود انفر تدا فائل من قدام کدار بر در پیدا فائل انما به بدیم که شهاب انست که بر و انرا
از انجبار او سو او بد سنی که شما اولادی نندار بد پس بر و انبر مجلسی که عثمان بن علی که بیست یکساله بود و حصر امیر المؤمنین فرمود او را
باسم عثمان مطعون نامید پاد بر میسدا انرها و جری انشا فرمود با انصاف نمود منم عثمان صله منم که شرف من علی است حیا کارها ناما که بر
عم بنیم است بر در و من حین بر کربلای بر کربلای کانت بزرگ بر کان و کوی کانت بعد از پیغمبر خدا و وصی و که ناصر انجبار بود بعد مقاله
نمود با انکافر و بیبا بر انست فاستا انکه خوله بن اباصحی بر بر حین عین انبر کوار از انکه از انست غایب و انست که بر و انرا
خام سر منو انظلموا از انرا طهرش جلا نمود پس حصر عباس روی نمود برادر دیگرش جعفر بن علی که بر و انرا بود و فرمود مفید با شرف
رو چشم من مشغول جماشو بر انجا بقدر انکه سعاده در میسدا کار از انها و جبر بخوند با انصاف نمود من جعفر حیا انصاف عالیه فرزند علی میباشد
صفا بنحیدر انست که فایه میکند در شرف من شرافه و حاکم من جمایمیکم حین که صفا بنحیدر بیست بعد از شرف و مع نمود بمقاله در در با جبر غول
کردید انرا امرخوی اصبحی بر و شفیقه بادیده انظلموا در انرا شرف ان بلاجه تبعه شهادت فاکر کرد بد بعد حصر عباس فرمود برادر دیگرش
عبدالله بن علی باشد من شرف من بر با نرد سار سید بو فائل ان یک حیدر یک واحد است فائل اولادک یعنی مقدم شود بر شرف من
نامه بدیم چگونه جمای که و جانخور افدای حصر امام حسن مینامی تا ذخیره تمام انرا از برای نو فرزندم یک سو که تو فرزند نگ نندار انست که
قدم بمیلد ان حیدر و جری خواند با انصاف نمود منم فرزند حیدر زکی فضیلت او بد من علی است که نیکو حیا انجا بقدر انست اوامه بشیر
خدا که صفا انقامت و ظاهر است فعال جمله او در هر قوی بر جمله نمود و انکافر ان و قال عظیمی نمود انیکه کردی انرا انشا بلیغ انرا شرف
ناکوار مر کراچا اندا انرا امر و انصاف با انما بشیر خصمی که صفر با هم در و بد نمودند که ناکاه بصره فائل انرا نوشید بر محمد
خص امیر المؤمنین رو باشد کرا فائل او بد بلیغ نامر کرا انرا ان با نام شرف شهادت نوشید بعضی که نمودند که بر شرف من علی ندر انرا که شهاب انست
و بعضی عبدالله بن علی را در نمودند که انکار از انرا شهادت ظاهر انست که عبدالله بن علی با شرف انست که سافاد کرد شرف انرا که اسم ابو بکر عبدالله بن علی
صفا الانرا ظاهر میشود که از انرا انظلموا بنصر انرا شهادت انصاف انست که جعفر و عثمان و محمد عبدالله بن علی انست که مجلس شرف در میان انرا حصر عباس
و علی اکبر و علی اصغر است ابو حشر ثمالی انصاف تمام زین انرا انست که در انست که و فی انصاف نظر نمود عبدالله بن علی انست که بر و انرا

انرا کفر
بما انست
شاه

مجلس

و در این مجلس حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که...

روزی نگذشت بر سر خود که شد بدتر باشد از روزی که شهید شد... که گفته شد از روزی که حضرت جعفر ابیطالب بعد از مو... انبرگوار و کانی می نمودند که از این تمسبها شد و هر یک... نمی نمودند و اینها تا اینکه انظار را از روی کینه و ظلم... برادر خود را بر نفس خود اخیان نمود تا اینکه در دست... چنانچه بجعفر ابیطالب عطا فرمود بدستی که از او بجای... علی ابوالفضل تو و نومنگ خوش و بیو و چون بر است... تو و مادرش ام البنین خیرام کلابه بود و چنانچه داشت... و مادرش خود که عید و جعفر عطا بود باشند که مقدم... برایشما و لا یخفی علیکم حضرت عباس بیکری که میباید... احام یا آرا و شرف و غم و بکرین و ناله اشیا از درک بر شد... و عرض نمود یا اخی هل من خصم یعنی برادر من مخصمی... حق بر خود را در آنکه در پیوسته محاسن را از اشک چشمش... الی الشان و عمارت ما نبعث الی الحرب یعنی برادر تو علی... میشود حضرت عباس عرض کرد که در روح اخلاص با او... من بختی که سینه من نیکشده است از دنیا که دنیا و آخرت... کردید اول فلیل و طلبها از این اشرف المحمدین اطفال... نامدا و شهید درنده میدادند و بسا بر بود در طعن و ضرب... بزگوار که فرزند سوخته منفرایید که شما افضل او را دید... نشنیدند و شنیدگی سوزانده است تمام ایشان را و حلا که... شد است مبرمرا بد عوج اخرج الی طفول الروم و الهند و اخی... ملک نجاشی و افراتیما و الکدارم و شرط میبکنم باشما که... بهمان امر غریب با شما شفیق است بعضی میگفتند بگردنجا... دید بچهره خسته صلیل مدله گفتند ای پسر بوزارت برادر... بزاید در میان بدبختی عباس تبتی فرمودند برادر مظلومش... راسخ الارض و یکی حق بلع از یافه یعنی مظلوم سر مبارک... بانک العطن العطن از طفا نشانی مظلوم بلند شد چو امام... شنیدند بدنها خور بصر استا بلند نمود و عرض کرد الهی... تمام و بیکشتابی از برای این طفل تحصیل تمام پس بر... رجز انشا فرموا فانما ابو بکر من الله و نسیب النبی الی... از سبط یغیر یک صتی است جملات برکم باله نام المهند حتى... لانا العیان و التودد نسل علی الظاهر التودد یعنی هم... که رسول الله مومکل بودند مانع شدند از اینها و از ردا... خال شود که بدین لحاظش عباس و انبار و نکند از بد که بر... اللهم الله یعنی خداوند انداختی که بر این نعلی از حضرت... بر خاک مظلومش انبرگواران نیز یکیشد از مکان نیز چنانچه... اشکوا الیک ما یفعل ابی بقیه بیک یعنی خداوند از شکایت میکند... که از بس عدل مومکل نمودی بر اینها که نکرانند از حد که از... فرزت عوه شد در آنجا که نکرانند حضرت عباس فرمود یا... اینک مشغ

اینکه منع نماید حضرت صاحب و عیال و ازا نشاء میاید که سکان و خوکان از ان میاشامند و آنحضرت با اطفال اهل بیت خود از نشاء در
شرف و ملاک باشند اما اندک و در غرض البته یعنی ایساده می آورد از نشاء در وقتا مشیوان بیدینا کلام حضرت عیان باشند و با نصد
انداز و بیایند با مظلومترین باران که در بیرون اند و در همه آنها حمله آورد بر انقوم بیجا و بر وایتی بجا از این شعارا انشا فرمود لا ارباب الموت
از الموت رقا حیا و اری المصابی لقا یعنی شوش از مرگ ندارم و وقتی که ظاهر شود رو نمیکردیم تا خود را در میان شمشیر گها برهنه بیجانانیم
یعنی المصطفی القهر و قاتل انا العتیر اعدا بالتقاولا اخاف الثریوم الملقی جانم فدای حسین که بمنزلت نفس مصطفی است هم عیان که سقای
اهلبیت میباشم و باکی ندارم از شر دشمن در روز جنگ بروایتی چهار صد نفر از ان کفران ابقیل رسانید بقیه از کذا را بفران منفر قنوی و
خود را داخل انفران نمود و چو کفی از ان را داشت که بیاشامد نشاء از امام مظلوم و اهل بیت او را و این فرمود و رواه منتهی بالله لا
اشربه و اخى الحسین و عیاله و اطفاله عطا شرا کاف لکنا ایل یعنی بخدا سوگند که نمی اشامم از این آب لعلی که برادم و عیال و اطفال او نشاء مانند
هر که چیزی خورد یا نفس هر که من عطر و بنوی و امر المهر اجمع یعنی انفس را با شمع عمل مکن که خورد آب که برادرش نشاء و فرزند و بر
او هفتاد و سه ساله و الله لم اشر من الماء و طرب و اخى حسین العرفی مضیع یعنی بخدا سوگند که قطره از ان نخواهم چشید لعلی که برادم حسین را
و اخیر من انما نطقونته کام مشک با بر از ابرو در شوش خود کشید در شای بر بنزله از سر این شعارا بر وایتی انشا فرمود یا نفس
من بعد الحسین هون بعد لا کنت ان نکون یعنی انفس بعد از حسین شور بعد از حسین زنده نمایی اگر چه حال خود گذرانید که زندگیا
هذا الحسین شار المین و شرین باری المعین اخسین اشامند مرکبا شد و نوانجو شکار نبوده همه ما هذا فعال یعنی لا فعال ضان
امین ای نفس انجیال فو که بخدا حسین زنده بمایی بسا بعلیه درین من اقتضای انجیل را تمینماید و کسی ضانی را با ما باشد ما این بود با
ایعمل از و شان نسیوس چو از مشعه بر و ز صلا چو انکافر از بدید که انمظلو مشک ابراز ان نمود بردش راست چو کشید اطراف ان
بزرگوار را گرفتند و او را بر باران نمودند و بنوی بر زده انمظلو کشته نشاء که کویا ماند خایشت تهر بر آورده بود پس افعال اهل حمله نمود
بر ان شرا و قتال شد یکد و انکافر از بر وایتی منتهی از خود پرانده و منفر قنوی و بجا بنیمه و اینه شمشیر انکافر را خلاص نمودند که چو
ابرا اهل بیت انمظلو بر سانده سر را انمظلو را گرفتند نمی گذاشتند که بجا بنیمه مکه و در پیش انمظلو حمله نمودی بر انکافر و بخاری عظیم بود
در با بحر بیخونه در که دید و راه پیوسته و کمال انما داشه که شاید انمشک ابرو اهل بیت حمله سوخته نشاء که تاگاه نوقل از روح حمله نمود
بر انجیل چنانضرتی بردند است انمظلو که اندک شور از بد اطم شرجل شد پس انمظلو مشک را برد و شمشیر کشید شمشیر بر وایتی بخدا
چو کرفت و کفار نمود بر انکافر از و این اشرا از انشا فرمود و الله ان قطعتم منی ابی احمای بداء یعنی صاحبی شانی الهی بجای الی الطاهر
الا من یعنی بخدا سوگند اگر چه دست است قطع نمودم لکن من همیشه حمایه میباشم بر خود را و حمایه می کنم از اما که در حقیقت بر حق خود
و سبط پیغمبر است که طاهر این است پس انمظلو بخار نمود که بر وایتی از یکدیگر در کار صد نفر از انجیل اهل انکافر از نشاء از انکافر کثرت مقاله
بر وایتی بخار ضعف بر این کوار غلبه نمود پس حکم طویل در پیش رفت حرم ان کیم انمظلو نشاء و ضرورتی نیست چلیب بخدا که اندک بر وایتی منتهی از
زند جدا شد بخدا انمظلو انما لرا شاهد نمو خطاب بنفس خود نمود و این اشعار بر وایتی بخدا انشا فرمود یا نفسی منتهی عن الکفار و اشر بینه
الجماع مع النبی السیال الخیار یعنی نفس مباحوف که از ان کفار تبات با نور ابر حله از انجیل بر سید بخدا نسی بخار قد طوعوا بینه سیا
فاصله ما برت حلالا یعنی قطع نمودن کفار دشمنی را خداوند انشا فرمود انشا فرمود انشا فرمود بر وایتی منتهی مشک ابد انکافر و
حمله نمود بر انکافر و خود را بال او میبخت و انقل مقاله نمود که ضعف را بخش مشوشد سعی مینمود که شاید مشک ابرو اهل حرم نشاء
ان اشقیاء ملاحظه نمودند مجموع بر انمظلو حمله نمودند که تاگاه نیز از لشکر مخالف اند بر مشک خورد و اب نین و تبر بگری بر وایتی بخدا اهل بیت
با کینه انمظلو نشاء بر وایتی بخار مختلف ملعون نمود که از ان بود بر فرف هابون انمظلو که فرقت شکافه شد از سندان برین
اقا و نداد رد ایا ابعبد علیک تنی التسلای یعنی با عبادت سلام بر یو باد و بر وایتی بر او در یا انا ادک اناک یعنی ابرو را جدا دیار او
چون ان اما مغموسا اسغارا برادر مظلوم خود را بر سر دشمن بر او انبر کوار انکافر از انجیل انمظلو نمودن عین برادر مهربان خود را بر وایتی بخدا
دید که با دست برادر میا خاک و خونیدد با منبر نایس انما مظلوم فریاد بر او در و انما و عباسا و ابیح قلیا و انفر عینا و اقله ناهل
پس فرمود و الله علی فرانک یعنی بسا اگر انت بر من مفارقت تو بعد کرسیت کرسیت که بر وایتی بخدا فرمود بر وایتی بخدا ان انکسر حشر و قلل جلی
حاشیتم شکست چارم قلل شد کسرا بفضلك طهر سبط احد و کسر انکسر فوالا سلا یعنی شکستند کسرتی و سبط پیغمبر را و بکسر نشاء انکسند
قوتها سلا قطع نمودند بد بک ایل السبط انقطع به ایل النبی السای یعنی قطع نمودند بسبب سبطها نود شمشیر بر او در وایتی بخدا
دستها بر او در دستها پیغمبر قطع شد پس انمظلو بر وایتی منتهی انقل کرسیت که مدهوش و چو مدهوشان مدان نفس بخون انفس بر وایتی بخدا
داشت و بر پشت اسب کتاش و از دینجه خود بر زمین گذاشت و چنانکه بر شد یک نمود که جمع اشخاصی که بر وایتی بخدا انما مظلوم جمع شد و چو
ان پیغمبر را بان مغموسا هدم نمودند بگری بر او در وایتی بخدا انکسر حشر یا اخی انکسر حشر یا اخی انکسر حشر یا اخی انکسر حشر یا اخی

خدا تو را جز بجزد هدا برادر من بختیق چنان نمود که در راه خدا تو چنان نمودی مؤلف گوید که خبر این محقق لاله کرد بر اینکه حضرت امام حسین
حضرت عباس را قتل نمود و بجهت طاهر در بازار و غیر اینست که نقل نمود بلکه ظاهر بعضی اخبار اینست که بعد از قتل حضرت جراح قتل نمود
ان خبر نیست که در این شده است از همان روز که گفت من در خدمت حضرت امام حسین و ایشان بودم که صدک استعانه حضرت عباس با اخاذ در احوال بلند
شد چو حضرت امام حسین ند برادر من را خوردن را شنید که میباید جو من را از عبا را شنید و کسب من حضرت امام حسین ملاحظه نمودم بسیار نمودم
نهام چون با نجار سید دیدم که حضرت عباس در میان خاک و خواران بود روح مقدسش با شیا فلان روز از نموده است من خوار بر بلند بر او خوار
مطلوبانداختم و آغاز شود در کفتم تا که ملاحظه نمودم که جمعی از سوره و پیاد کرد اجاب بودند بیکار جمله آوردند بران نعش غم در خون
نیزهایم و کوشش اعصابم منظور از زنده نمودند بر راه بجا الا نوار چون امام مظلوم بنعم کما نعش با آزاره انظلم و در کار فراتر در میا
خاک خویش شده بیکر باشد این اشعار با نغمه تعدتیم یا شر فو بیغیم و خالفتم بین التی محمد بغی از حد دانده بخاور نمودم بدایم سر
بسیار و ستمی که نمودم با مخالف کرد یک بن بجز خدا را اما کان جبر الی الی اما ما نخر من بخل التی المستد ما کانت الزهره ای و در نام اما
کان من خیر البریه احمد بغی با وصیت نمود بجز غیر از عمارت عاقل ما یا ما نینیم سبط بیغیر موفو یا نینیم فاطمه زهرا مادرا یا نینیم طاهر
بجز بر تبه لعنتم و اخذتم با فدا جلیتم فسو نلا فواخر نارتو فدا یعنی بسبب انظلم و ستم که کردید ما عو شد با خوار شد و زو است که طرافت
نموده از اشقی که بر او رخه شد است از فاسم بجنب نیانه منقولست که گفت مردی از بنی ابان دارم دیدم که سیاشد بر روی او در میان
این مرد را پیشانم که روی سفید با کبر داشت در میان او را بار و بسیار مشاهده نمودم کفتم بسبب سیاشد نزدیک بود که نورانشان اهل کف بسبب
این سیاشد و من اینست نقل او درم جو امر در آن میان پیشا انخوان اثر بجو در انخوان در خدمت حضرت امام حسین بود و اسم آنجو اصحاب
علی بود از زمانیکه انخوان از قتل او درم شوی نیست که بجو بروم مگر اینکه انخوان میاید که بیان مرا میگرد و بر امیر نیز در حتم میافکنند احد
از قبیله مانست مگر اینکه صبی برایشنوند در کتاتیر تک از نشا بخل از فاسم اصبح مجاشعی منقولست که چو سرها شهدا که بر او داخل
کوفه نمودند ملاحظه نمودم که چو ابسیا خوش روی و اسبی سوار است سر جو امر در آنکه مثل ما مشجارد میدرخشند که در است خود او دیده است
از است با هم میکنند حتی که سر خوار بر میافکنند سر بر زمین میرسد از اسوار سید که نام صبا اندر جلیست نلع گفت نلع عبا علی است
است با بر سید که تا تو جلیست کف حمله بکامل است پس چنگ از انوا فعه گذشت همین جمله را ملاحظه نمودم روی او از خبر میان زبان کفتم
در زیکه سر عبا را با شاردی روی بود در مشاهده عرب بهتر بود و امیر بنی امیه اگر که قبیح روی سوار و ناز تو باشد پس اشقی که باشد و گفت
بجدا سو کند از وقتی که سر حضرت عباس را برداشتم تا امر از شوی بر من نمی گذرد مگر اینکه در نفر میایند مرا میگردند تا اینکه بالقی سیر سیر
اند نفر مرد را نش میافکنند من فرار مینامم بسبب غضب امیر انش مرا میگرد و انش را با نجا کرده است که ملاحظه میست بعد نلع در میان
بر اربع وجهی بجهت و اصل شد از حضرت امام جعفر صادق منقولست که مادر حضرت جعفر عثمان و عبد که در صحرای کربلا شهید شدند
ام البنین بو چون در شهر مدینه خورشیدها این بزرگواران با نخله دلجا بر سید پوسند بر برف و در قبرستان بقیع بر فرزندان خود نوحه در
اورند و ندید سو نایند مینور و اهل مدینه چو نصدا نوحه ندید او پیشینند جمع میشدند و در آنجا ره و میگردیشند حتی مرا آنکه حاله
بود حاضر میشد با انفا و عدا اینکه با اهل بیت شاد است از ناله و زاری ام البنین بنیام شد میگردست مؤلف گوید ناشر شهادت حضرت
عباس بر حضرت امام حسین از جمیع و سنا بیشتر بود زیرا که بنحو طریقی میگردانند نمهر یا نینها جانفشانهای حضرت از جمله اولاد برادر
مار بخوار طلبید بیکر با میگردانند خبر شتاب بعد از شنید صدک العطس که در کان بیدمانه مشد او داشت و بمیدارفت بعد از آن تشکی
سوخکی که داشت کفی از این داشت که بیاشامد چو تشکی انحضرت و اهل بیت او را بنحو طریقی گردانید بر این بعد جلیست تمام کرد که شاید
بر ابا نکرودکان رساند تا در دست انظلم و را انداختند بعد شد مهر که شاید بر ابا نطفه فایده لکاب نشا مشد با بدگرفت و بارکاب
است میگردانند فریتمتا مینور هر حال که ان امام مظلوم تصور میفرمود نمی توانست خوردن را حفظ نماید اخیا ناله و گریه و زاری مینور و چنان
نصرع و بتفریحی منظور شده نمود که بسبب مدهوش کردید شهادت انبر کو را چنانم بکسی و سنا انعالی مفدا از و که کلا انکس طهر و
انقطع و قله حیدری را فرمود چنانچه شهادت مید بر اینکه ان امام مظلوم چرا اینکلام را در شهادت عبا فرمود و در غیر او فرمود ای شیخ مفید
علیه السلام در کتابک شوا این روایتی و با است در سیا واقع و اطها سدا و این روایتی است که چو حضرت عبا ملاحظه نمود که کشتگان
از اهل خوار فرمود که برادر شما که از ما را بوند که عبد و جعفر عثمان باشند از ناله ماد من مقدس شوید تا ما خواه نامم که شما نصیحت نمود
از بر اینخوار سو او بدستی که و لگ از بر اینما نیست پس عبد مقدم شد فمال شد بگو و با همان شب حضرت با یکدیگر کرد نمودن و اول فصل
آورد بعد جعفر علی بمیدارفت شمانه او را قبل آورد بعد عثمان علی عبا بر ادرانشا فک خولی این زیبا صبی نیری با و افکند که بر زمین
افراد و مرد از بنی دارم سر او را جدا کرد و جفا عه شکر جمله آوردند بر حضرت امام حسین و غلبه نمود بودند بران امام مظلوم و علس نیر و انحضرت
خلیه نمودن حضرت سواد بجایب فرای روان شد حضرت عبا بر پیشان اما مظلوم میرفت بر لشکر عبا بعد ما فشد و در میان ایشان را بود

و بی شیخ

از طایفه نبی دادم الشفی بلشکر کف جابل شوی در میا حسین آب نکذار بد که این با شام حضرت فرمود خداوند اول الشکر در آن که انمرد دارد
از شنید این کار در غضب شد نیزی بجانب حضرت انداختن و آن میز را که بر خاک میمالد حضرت نیز آکشد و در کف خود را بر بوی خوش
خود گرفت چون خوب شد نیز برین بعد فرمود خداوند اشکایست که بسو نوانچه در انبیه فرزند دختر پیغمبر تو بعل میارند بعد از حضرت را
نمودم که آنچه در آنجا که نشکلی بر او غلبه نمود بود و انقوا حاطه نمودند حضرت عیاش فرمود که ای خداوند منیا از امام مظلوم و حضرت عیاش
نهائی با ایشان مقلد می نمود و انقدر جرات بر امام مظلوم وارد شد که فرمود که ندانست تا اینکه از او برید جزیع شهادت فایز شد
فاما مظلوم نزد قاضی حکیم طفیل منسب بود و او را کوفتند و از آنجا که امام مظلوم بقصد بفران و آن شد کسی در خدمتش بود
مگر حضرت عیاش که در پیش آن امام مظلوم میفرست و جانحور اسپر نمود بود برای آن امام نشسته بسنج جمع صفا و افترا شهید شد بود حتی علی اکبر
چنانچه منسوب است در ده این یکدیگر پس کل قصتا شهدا سوا مصیبت علی اصغر حضرت عیاش نیز وارد شد در اینم نیز بان امام مظلوم شریک بود بلکه
انظلو کمال بیکسی نهان امام منور شد انمو بر آنکه باقی نماند بوز جانشان در مکر انجبا و این معنی بسیار مناسبت و بیگناهیست و چون حضرت
عیاش با انهم با انها و جانشانها که داشتند جانشان را بوز و با جوی از زبده نام پشته امام ناسر بر شهادت این دو کوار پشته اما عالی مقدار
شکست و با نسیب این کار مراد و ماده او فرمود و زانوار کریت بلکه از شد الم در مصیبت غم نمود چنانچه فرمود است شاعر حق التامین تکلیف غلبه
ابکی الحسین یکر بلا یعنی بر او در تربت مان از بر او بر کرد در مصیبت او انجوانیست که بکر به او در حضرت امام حسین در عصر یکم بلانوه ابرو الله
علی بالفضل المصروع بالدماء ان جوان برادر انحضرت و فرزند پد انحضرت علی است کینه انجوان بالفضل که در انصحر انجوان غم او غم است که در پد
و مر و اسالافیه شی و جلاله علی ظاه و نما و انجوان کسی است که جانحور افلا ان امام مظلوم کرد و نظیر ندانست و مقدر داشت در آن امام عزیز
نجا که خوشتر از بود مقوله که جو حجر که انجوان از ندر مختار او ندر فرمود شکر الله که بدم عار سید این شفی باید شرف و دفع بیجان ثابت نگه با انجوان
بودند و غلبه کردند حضرت عیاش چنانچه فرمود سوا او سوا او ان انداختند منفره و ناند که او از ازیسه قطع کردند رطلی بر سنج او در نجات
بار و عن نطق جوشا بر جهتها میچسند کار او را سنجند از متاثر شمس و منقول که چون فاسم الحسین حضرت عیاش شرف شهادت او شریف
فاسم الحسین را در میدان مبارک نما و جزی بانصاف و با فرمود اگر از انجوانم فرزند جلد و شریف شمس و شمس و شمس مثل با در صحر و میهمانها
بشمیر خود مانند هموزان کل بزرگ بعضی در نمودند که ان قصه حاز غرابی نیست و او کوفتد آنچه را انجبا از مضافا انعاله فدا ذکر شد باشد باید
ثبت نمود بر ستم مجر بر او در و را تشبیه ذکر نمود که نام مطلع شوند که ان امام نشسته را انصحر انجبا و علف چه ارد آمد قلب منور شرف از جناب
مصیبت بد نام تصدیق نماند تا نیک مصیبت انظلو عظیم ریزه صفا انجوان نما اراده نمود که با انجبا مصیبت پیغمبر علی اکبر با نظام پشته
کفایت جرات نمایی را که در قلب امام عالیقدر از مصیبت امام زاده علی بیبا واقع کرد بد عقل نکه دانی مر نمود که او چند جمله که جمله نیکوست
بر قلوب شیعیان ابراد نام بعد ذکر ان مصیبت جانگداز گوشه از علی علیه صلواتی صاحب کشف الغم مقوله که ام سلمه رضی الله عنها فرمود زنی سول
خدا نبیره و شرفها و در و از زهره او که بود چو داخل حجره شد حسی از برای انجبا فرست نمود و انجبا او گذاشته چو انحضرت در انجا فراد
گرفت حضرت امام حسین و در حجره شد گفت بجنگ جلد ز کوارش و انحضرت در انوقت پشته خوابید و چون نظر مبارکش بنوردید اش او افتاد فرمود
هنا یا حسین بغل انجبا یا حسین پس حضرت امام حسین بر سینه انجبا بالا رفت بر روی سینه اش نشسته پس انحضرت با انجبا امام حسین ملا و مطایبه
میکرد و او بر رویکم میمالد انحضرت حرکت مینمود و بان میگردام سلمه میفرماید من نظر نمودم از شکاف رد بد که انجبا بر روی سینه انجبا بان می کند
کنه لاهول ولا قوة الا بالله يوم صد المصطفى و به وجه الشری ان هذا العجب یعنی این امر عجیبی است که بگردن جابکاشش در سینه میمالد بعد
مصطفی است یکروز بر روی یکدیگر پس انحضرت از انجا فرمود چون اجعت نمود بسو حجه بد که انما غم و انده از دره میمالد حضرت رسول ظاهر بود
و در میان کس در هم کشید دید قاصد پیشش را بهم گذاشته پیش خود گفتم البته این طفل بد میمالد انحضرت بول کرده پس داخل حجره شد بد
که انحضرت چیزی بد دست او بران نظر میکند میگردی عرض کردم پد و مادرم فلان تو با یاد رسول الله حیرت انجبا و کرانی فرمود که چیزی بد
انسانه بر من وارد شد گفت ان ولد هذا سیفیل یعنی بدستی که فرزند من و دانست که گشته خواهد شد عرض کردم چگونه و کجا خواهد
بقتل آورد و فرمود بعد از پد و مادرش و در از زمین که بلا سیفیل خواهد آورد فرمود اگر میخواهی تربت را بنویسم پد بد که انحضرت از انجبا
غایب شد بعد از ان شرف و در چو ملاحظه نمودم که قبضه از خاندان دست مبارکش بود پس فرمود بکر این نوبه او است او را در سینه غیظنا
چو ملاحظه نمودم که انحال مبدل انجوانم از شد است بدانکه فرزند حسین را در انساعه بقتل آورده اند ام سلمه میگوید که ان نوبه اگر فرمود
شیشه ضبط نمودم از در کوشه حجره او پنجم تا اینکه پیغمبر خدا از دنیا حلت نمود و واقع شد انجبا و انصحر چو حضرت امام حسین از مدینه بیرون
دعانه کردید رفم که انجبا بر او دایع تمام انحضرت فرمود ای ام سلمه انشیه امر اقباش و از نظر منید ام سلمه میگوید از امر اقباش بود و در
دفعه سه دفعه منشا منهوم چو در دم حرم سید زینب کی زوال را خواب بود و بلبل چشم انجبا فرست بد پیغمبر خدا را غنا الود و ولید
در سر رویش غیا نشسته بود عرض کردم پد و مادرم فلان تو با یاد رسول الله چه واقع شد است که نور انجبا الود و ولید میبینم یا انجبال

که بر سر وی نشیند و میباید آنحضرت فرمود ای ام سلمه فرزندم حسین اصحاب او را در کربلا بقتل آوردند و سر برایش مشغول بگشتن نمود
 ایضا بود و حال از آنحضرت ایضا فرمود ای ام سلمه میگوید پس از جواب پلای شد و هر اسب از آنجا برخواستند و رفتند از آنجا که آئینه بر آن
 خولند بود و آن نوبت بخوبی نمیدانستند بود دانستم که آنحضرت را بقتل آورده اند و هر که وحی الهی خلاف نمیدانست از آنجا برخاستند و دروغ نشنیدند بودم
 پس ام سلمه فریاد برآورد و ای ابناء و افرقه عینا و احسنا و احسنا و ایضا بگفت با اباعبدالله ^{لله} مکه بگردد و آنرا جمع کند و کفله را بگردد
 که نوحه منمائی ام سلمه کیفیت را برای ایشان نقل نمود و آنرا سید و مظلوم و از خلق بلند شد و از روز تا ریح گذاشتند و چون رسید معلوم شد که
 هزار و آنحضرت را چه شاهد سید بود و چون وقت بگشت اهل مدینه با صد نوحه خیار داشتند که بر آن شهید مظلوم که بیگانه بود و از جنبه شنید
 که این شعر را بخواند لا باعین فانه انی بحکمها تمکین علی الشهداء بعد علی قوم نفوس المطایا الی متکبر فی الملک و غدا یعنی آنچه گوشتش ندارد اندک
 اشک بر روی کریمین و اگر بگویم که نه که خواهد کرد بپوشم میگوید مطایای مو ایضا ترا کشید بسو متکبر فی نظر و خینه دیگر در جواب این
 شعر خواند صحیح الرسول بینه ظهره یونی الخ و ابواء من علینا قریش بعد خیر الجاد یعنی بغیر مدینه میباید آن شهید را مسح منهد و منهد
 و باین منبت همیشه میل خسته نور بود و بدو ماد او از اعلام را بفرستند جدا و بخت جدها متعلق علیه بالفناضیر البریه و الوفوف مظلوم
 ظلم او با هم سبکوا به نار الخ و بیه بدو خلا بود در او را گرفتند اینها الخ را او را از دظلم ستم شهید کردند ای برایتا که با بسبب
 خواهند بود در آن چشم جو اهل مدینه اینک ما از ایشان خاک بر سر نهند و فریاد و احسنا بر آوردند بر سر قبر نور سوجله آمدند
 آنحضرت را غریبه گفتند و آنرا شنیدند و نوحه مشغول بودند ام سلمه میگوید چون شب داخل شد از کربلا نمانده بودم و خواهرم بود و فکر
 خیر بودم شنیدم از شخصی که این شعر را میخواند از الریح الوارفان صد در هاد و در الحسین نقائل التبرکات فکما انک بیک محمد فلو اجماع
 غایب از سواد یعنی بدستی که نیز هایش که سینه از هزار و پنجساز آمد در بند ناز به پیش بر بخورد و مقاتله مینمود با افراسیاب و خنجر رسول
 خدا کو با یکشتر تو علامه از تو تقدیر سو خدا را بقتل آوردند و در کتاب کامل الزبارة از عبد بن حنبله منقولست که حضرت ام جعفر
 صفاق هم فرمودند بدستی که در نزد شما یاد نزدیک از شما هر انیه فضیلتیست که با حد مثل از یاد نشد است و گمان نمیکنم که شما که هفت
 از ادائش با شنید شما محافظت نمیکند از او بر حق انقیام مینمایند بدستی که از برای انقیصان اهل است که خصوص نام برده شد از آن
 فضیلت را با ایشان نموده اند بدستی که حول قوت از ایشان بود با شکر مشحون این بود باشد بلکه فرار داد خداست بجهت ایشان و سعادت که چشم
 بر کربلا است بجهت انصاف از راه رحمت و مهر با این شما میگوید با عرفی که دم گذاشتند کدام است انفضیلی را که با نفرمود و اسم سید فرمود
 انفضیلیت در آنحضرت اما احسن است زیرا که انظلم غریبست در زمین غریبه مدفونست و میگردد بر او کسی که زبان کند از آنحضرت مینویسند
 از برای او کسی که زیارت کند طسور بر او قلب شخصی در آن مکان حاضر نباشد رحم میکند او کسی که مشتاقانما بدیدند او را که در دنیا باها
 آنحضرت مینشاند در زمین بجا بی عافیه که نه و سنی در نزد یکی ایضا است نه خوشی اهل رده حق او را منع نمودند با او فالفوق و اندک آن
 مظلوم را بقتل آوردند ضایع نمودند او را و مظلوم را در معرض زبرد کار انداختند از آن بفرمان ضعیف نمودند که سگان از آن میباشند ضایع
 نمودند حق سون خدا و وصیت آنحضرت را بمرغان نمودند مظلوم با اهل بیبند و بعد نکامان چند فرمود کسی که زبان کند از مظلوم را مباح میکند
 یا و ملائکه اسما و ما اهل بیت سلام میفرستیم بر او در هر صبح و شامی بعد حضرت فرمودیم خیر رسید که در نصیحت همان از نواحی کوفه
 ان از مرد و در آنجا جمع میشوند برای آن مظلوم نوحه کنند بعضی قرأت بعمل میآوردند بعضی قصه میگویند بعضی نوحه کنند بعضی مویه
 مینهند عرض کردم بی بعضی از آنچه فرمود ملاحظه نمودم حضرت فرمودند که فرار داد مردم اینجا را که نبرد ما مینشاند و مظلوم را از آن
 مینشاند از آنجا و فرار داد بر زمین ما اینجا را که طعن مینهند با ایشان است هر مینشاند ایشان را و بقیه میکشاند آنها ایضا و کما انی انفقوا
 که چون آن امام مظلوم از قصر مفاخر روانه شد تا گذار را مشاهده بر سر اینحضرت را خواب بود بعد بیدار شد فرمود ان الله وانا الباقی و جوعا
 رب العالمین و دفعه یاست رفعه اینک ما ترا مکرر فرمود علی اگر نبرد از آنرا مکرر عرض نمودیم سبب آنکه از اینان فرمودید آنحضرت فرمود خوب است
 در بود و خواهد بود که بکسویای نبرد زانند گفت این قوم میرند مرگ بسو ایشان میرد دانستم که خبر مرگ ما را میدانی علی اگر عرض نمودی ای پدر خدا
 نور بدست نماید که با بر تو بنسیم حضرت فرمود بیایم بجای که مرجع عباسی است علی اگر عرض نمود پس ما باکی نداریم از مرگ و ما انی که حق با ما
 باشد حضرت فرمود خدا نور اجز اینجور هلاک و شیخ طبرسی در کتاب منتخب روایت کرده است که چون حضرت عباس را شهید کردند تا کافران هجوم آوردند
 و خیر که مینمودند چون امام مظلوم اینها را مشاهده نمودند در داد امامت بجز با امام مغیبت یعنی با بنیاد دهند نیست که بنیاد دهند با ابا
 فریاد میبند که بر باد گاسد اما من طالب حق فیتصرنا اما من خائفیند عینا یعنی با طالب حق نیست که یار نماید با ایا که نیست که از خدا خدایست
 نادفع نماید شتر شما از امامان احد فبا نینعاشه زلما لهذا الطغفانه لا یطوق الظالمین ایا احد نیست که بیشتر نیاید با ایا که
 خواطر این طفل نیز که این طفل طاعتی ندارد علی اکبر اینک ما را از آن بزرگوار خود شنیدید بگر طافه بر اینجانب نماید از جا برخاست
 و انما یفعل ابوابه بنجار هبله ساله و بعضی پیش و پنج نفر گفته اند بروایت مذهب و از هر مردم خوش و در خوش خلق بود در و این معجز

صلی الله علیه و آله
 علی اکبر

شبهه نون مردم بر سوختن از حیثیت خلق و خلوف و نظوف و هر وقت که مردم مشان نظار بر سوختن میشدند میامدند بر حال علامه المثالان
عالمی نظر می نمودند و اینجانبان را در آن کینه و او ابو الحسن بود و مادرش بی بی دختر ابومرثبه بن عروه صفی بود و منقولست که روزی معویبر رسید
از کسایتی که در مجلسش بود ندید که کیند و با ما منامه ای گفتند و اولای ما ما منامه معویبر گفتند و اولای ما ما منامه علی اکبر است بر آنکه جدا
بیمه جید است در او جمع می شود بیجا غریبها هم و سخاوت بنی امیه بزرگی و خورشیدی بنی هاشم و حضرت امیر المؤمنین و او را بسیار
میداشتند و اهل حق و شاعر مدح و انشا فرمود پس این بزرگوار بر او نیز بدید عالمی که خواهر معویبر بود که ای بدتر حضرت زین العابدین
جانشین او در کار بود و بازم و بر او بی جوارح اهل حرم مطلع شدند که علی اکبر اجازه حریم مطبوعه دارد و خود را و عمه را بدید و اهل
خانه زدند و می گفتند بر ما و حرم ما و در روز عید اقبال شتابان ما را تا بفرارقت نوشتند چون علی اکبر در خلد بدید مبالغه بسیار نمود
ان ائمه اطهار و انشا فرمود بی مثال از آن در زمانه دارد و در خصوص فرمود بعد از آن در آن بجزیره ما و نظر ما و شوهر علی اکبر نمود و اشک از دیده
مبارکش در ریختن و انکسنت شمشاد را بر او نیز بیجا بطرفش بلند کرد و فرمود اللهم شهد علی فتولاه القوم فقل بربنا اللهم غلاما اشبهت خلقا
خلفا و منطقا بر رسولک یعنی خداوند شاهد باش بر این قوم بجنون خود ابو ایشان میزد که شبیه تر خفاست به پیغمبر تو که خلف خلق و نظوف
و ما مشان الفای پیغمبر تو میشدند نظیر بحال او میکردیم خداوند بر کتفها برین از ایشان منع نما و ایشان را بر آنکه گردان و ایاز از ایشان راضی
که ایشان را طلب نمودند که با ما نمایند پس ما دشمنی کردند و عدوت نمودند و مقاله کردند پس نظر ما و از بلند بجزیره معتمدند در داد
ما ان قطع الله رحمک ولا یرک الله لک امر لک سئلک علیک من بعد علی فراشک كما قطعتم لم تحفظ قرابتی من رسول الله یعنی چه
خواهی از ما حذر چه تو را قطع نماید هیچ نیروی ما که در آن دست تو بود هیچ نماید چنانچه رحم مرا قطع کرد و قرابت
خفته رسول را در حق تو قاتل نمود پس آنحضرت با او از بلند ایچ را که در سینه اهل بیت نداشتند ملاوه فرمود آن الله صفتی آدم نوحا ال برهیم ال
یعنی سینه بر ربه بعضی از بعضی از الله سمیع علیهم یعنی بدی که خدا بر کز بلادم و نوح ال برهیم ال برهیم ال برهیم ال برهیم ال برهیم ال
بعضی خدا شنوای بیاست پس انشا فرموده غالبه مقدمه نمود بر آنکه در اثر او این رجز انشا فرمود اناعلی الجحش علی من عصیته ایها الم
نحو بدین الله اولی بالنبی ما رزق کینت حی عن لیه والله لا یحکم نبیا الا الذی اجمعکم بالبعث حتی یفتنی اضریکم بالسیف اجمعی عن غلام هاشمی
علوی یعنی نم علی سپهر حسین فرزند علی بسطای استوار کرد و همی هستیم جدید اینا پیغمبر اخر الزمانست قسم جانم که ما اولی هستیم بر پیغمبر خدا
از این کردی که از عا می نمایند که هر خطه نمی کند که من چگونگی حمایتی کنم از جانب پادشاه بزرگوارم بخدا سوگند که حکم نمیکند در ما فرزند ناد
انقدر نیز در جنگ با شما مبارک میسر تا اینکه بشکند نیز فرشته را بشمشیر بجهت اینکه حمایتی میکنم از جانب پادشاه بزرگوارم تا بدانیکه ضربت جوان
هاشمی علوی چگونه است پس خود را در میان افق و نابکار انداخت و شوشی در مینماید بیشتر سپهر بعد از داختمید مسلم میگوید با او اینا شمشیر
بر سو الله یعنی بدید سر کبی را که شبیه بود باشد رسول خدا پس بیجا علی اکبر جمله نمود بر افق از آنست و چه پس چند نیز بر افق و جماعتی
از ایشان را بیجی فرستادند اینک بر او نیز بیجا انکه نابکار بفرمایند از کثرت قتل نمودند بر بزرگوار از کرده اش و بر او بی انظلو بانعلیه قسطنطینک
صدت بیست نفر از پیش بوفرا مشا و لکن جراح بسیار بد شدش نفس سیده بود و از شدت شکنجه عنام که بر کرد ایندی بجهت سربسته بسو بد علی
مقدس را بجهت فرمود فرمود ما ابره العطر و فادلتی و نقل الحدیث اجمد فهل الی شریه من الماء و سبیل القوم به علی الا علی یعنی ای جان قسطنطین
بقتل او در دستیکه اسلحه خنجر بر اینجانب انداخت پس ایامینوند شد که راهی یافت بکشته تا اینکه فوت تحصیل نام بسبب ایشان اب رومانی امین
اول بریا انحصار فرمود این حضرت علی اکبر غیبت در اغما پس انظلو بکبر و آمد فرمود بانی بجز علی محمد و علی بن ابیطالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
بجست و کشتیم هم فلا یغیبوا یعنی این فرزند من گرانست بر محمد و علی بن ابیطالب بر بخواند ایشان را اجابت نمایند و او را طلب فرمایم تا از ایشان
بفریاد تو رسند بر او نیز حمید مسلم عرض کرد یا ابااه اقلنی الحدیث الحقیقی العظمی یعنی پادشاه اسلحه خنجر بانی بسبب اینکین بدتم را خنجر کرد است
شکر راه قسم بسته است و کلوم را که فرزند است با شرف ایداری پس از ما منظلو بکبر در آمد فرمود و اغواها بانی اصبر قلیلا یسکون جلا شریه
لا ظمأ بعد فایعنه و اغواها ایفرزند قلیلی صبر نما که جلا شریه بنو خود را که دیگر بعد از شریه نشو و رایج فرمود بانی هانسانک یعنی ای
فرزند با خود را بر این از ما با خود را علی اکبر را بد ها خود گرفت و مکتب انکس خود را با بخنداد و فرمود انکس را در دهان خود بکبر و نگاهداری کردی
قال شمشاد و امیدارم که شمشاد مکرانکه با شامانند تو را جد تو از جاد او خاوشا مید که بعد از شمشاد نشو پس بر او فرمود بعد بارک الله
فیک یعنی کرد این فرزند عید قال که خدا مبارک کرد و اندر بر او نیز در ای بجهت چشم اشکبار و در اندر راه شریه بارش و ایچین منظلو که
کاه شمشاد ایندا غما بر حکمت و او را در ای شمشاد غنسل کفن سرد بر اغوا میا برد شمشاد بکشته نشو و از روز شمشاد راه میبوی بددخ مسکن
پس از امام منظلو بر او فرمود و اغواها بانی فایق قلیلا ما اسرع ما لنی جلدت بعد فیضیک بکاسه لایه یعنی و اغواها ایفرزند قلیلی
نما که چه بسیار است از ما آنکه ملافا خود می نمودی خود می نمودی بی غیر از کاس و فایچو بسو خواهد نوشت ایند پس انشا فرمود عالمی که مراد
فرمود عید اقبال مقاله عظیمی نمود و این اسرار بر او نیز بیجا الا نواز فرمود العرقه بانها الحماق و ظهر من بعد ما مضی و الله و بالشر

لا تشارك جوعكم او تغد البوارق يعني ظاهره شد حقیقت و معتدل احریه بخدا شکر رب عز شاست و سزاوار است که مفاخره نمینماید و همیشه
و همیشه در باغیان نادانان روزگار شمارا برام پس خود را در با محراب انداخته نازده فنامشعرا کرد یا نایان که مشت افرازا نکافرا ایچ
واضل نمود که بجو عکسنگان اشیرجه بدینت نظر سید پس در آیه ارشاد جمله نموی بران بیدیتا و میسر مودنه علی رحیم بیغلی فاعراضه است
و چند نعه چنین نموی که این اشعار میخوند و جمله میهنوی و لکن اهل کوفه بر هیر منهنوی نازانینکه انشور و اگر شبیه بیغلی است بقل اورند پس ناگ
نظر تر بنفذه عکس بر علی اکبر افناد و این اشعار میخوند و جمله میهنوی بر راست چپ نایان کف علی اکبر تمام العریان بیغلی فعل مثل ما نغیر ان
انکه اباه یعنی بر من باجیع کلمه عربی که علی اکبر بر بکلزد و مثل کار بکه کرد که بکندا کریدش را بغیرش نشانم پس اشاهزاده عالمفدا احمد نموی
براشواش اشیرجه که اول جمله میهنوی و میهنوی نم علی رحیم سیر علی که ناکاه تر بنفذه عکس نیره بر انبیر کوارزد که ان امازاده مظلوم و ان
در آورد و نیز بر و ابه بخا از لشکر کفار آمد بر حلقوا انما مرده عالمفدا نشست و حلقوا و از هم شکافت و منقلد مره عکس از دست بدخوشی
بر رفتن هم او نشورزد که از شده انضربت بدوزید و افنا و سارم دینز با شمشیر کلاه و ضربت انرا از مزاده و الا بتازدند نسبت حق که برزد
و ارد شده بود و بیایچونیکه از ان منظور فیه بود ضعف بر اندم مسئولیت پس در دست خود را بر کمر بست خود در آورد و از اجیبید و ایچو
انظلمو بر داشته میر که بکاری نشاعبوشن نمیا لشکر مخالف فناچون بیدیتا انظلمو را از کار افناد دیدند اطرافش را اطفا نمودند و هر یک
بادست بدخوشی یا مظلومین بد قطع و سونام از بار با یعنی نکافران انظلمو را با شمشیرها پاره پاره کردند و انرا مظلوم و از است
غلطید در کوشش بر مز افناد چند مسلم سیکو بد همز که بر مز افناد نشست و عرض کرد یا اباه علیه منی السلام انک جلد محمد مصطفی و جلد
علی مرتضی و جدام فاطمه زهرا و عم حسن مجتبی ما نداده نشانومبیا شد بعد صحنی زد و روایه بخاچور روح مقدس بخاچور اش رسید فریاد
اورد یا ابنا علیه منی السلام هذا جلد رسول الله قد سقا بکاسه لاولی شراب لا اطما بعدها ابدا یعنی ای دل جاسلام بر تو یاد اینست جدم من
خدا که اشامید بر ایچا او فامخود اشامید که در کشته نخوام شد بعد از ان میفرماید العجل العجل فان لك کاسا مخرجوه لتبرها الساعه یعنی
بفعل نما عجل نما باین معنی که از برای قوجای از ان خبر کرد شد است که پاشای از انرا بیساعت پس انرا مظلوم و روایه منتخبه از ابان روان شد
بجانب علی اکبر در انوقت خبر کرد که نوشیده بود و تمامه کلناری سرشیده بود که در طرف راست انداخته بود اول ان در متوجه انقوم بجایا کرد بد اینا
منفر قتل و از نور دید خود و چو نظر نام دل بکایت نو بجو اهیچ ساله خود افناد که در میا خاک و خود دست پامینند با و از بلند صحنی بر آورد
چون ان صحنی انظلمو را شنیدند بر و ابه بخاچور انصاف از خیمها بر آمدند و صحنی کشیدند صداها با سغا نه بلند نموی چو ان اما داخل بدنگا
اهل حرار شنید صحنی را بشازده فرمود اسکن فان البکا اما سکن یعنی سا که شو بد بسنی که بر کوشش و بیساعت یعنی جدم انرا بیساعت بر خواهد
کرد پس انظلمو را سوزید و ابه منتخبه سر نوردید خورار کار خود که فیت و خود از و همیا کس پاک میکرد و میفرماید قلونک یا بنی نورا کشتند انفرزید
پس بر و اباه مظلوم و عینک خود را بر روی علی اکبر گذارد و فرمود قل الله فوما قنارک یعنی خدا بکشد جماعتی که نورا کشتند ما اجرهم علی الله و علی
انها انحر من رسول الله چه بسا اجران کرد بد از خدا و بر هلت حره رسول الله پس بر و ابه ارشاد است انک از دیدن انجوجان نموی پس فرمود علی انما
بعذک العنا یعنی بعد از تو خاک بر سر نماند که دنیا باد بعد بر و ابه ای تحف فرمود ان الله و ان الله لاجمع بعد فرمود اما انت یا اولادک فقد استرحت
مریم الدنیا و غمها و صر لک روح ریحاً یعنی تو اما انفرزید پس را خشد از هم و غم دنیا و سوز روح ریحاً بخت خرامسک و بقی ابوکلمها و غمها
اما سرع الحویله یعنی بد تو گرفتار هم و غم دنیا و چه بسا زود است که نموی خواهد شد بتو ای مان از دل با غدا و راه شر با و دید استگنا
انظلمو یا لدا مصیبت تو را بیایان نام بر ایسی عیال اقم اگر شعبه نضو نماید همین حالنی را که انرا مظلومین شکافه جو اهیچ ساله خود را که
شبه بیغلی سر بر روی انجوجو گذاشته میفرماید قلونک یا بنی نورا کشتند انفرزید انک اول الشعاع سنک باشد که بیغلی است انرا از دیدن انفرزید
خواهد شد و اگر با نضو انحالک است شر بار دیدن ان شکار نشد پس الله می توانی است بچم خود را ضبط نموی از اسماع حد سونالی که
الانوار از چند مسلم و ابه میکند که کف مرین لشکر عمر سعد بودم در وقتی که از زاده عالمفدا از است غلطید و بجو خواسته کرد بد که
ناگاه دید خونونه از خیمه کار آمد مانند رختا و او بلا کویان و شورا کویان بر حبت میدیدند بجانب نفس علی اکبر و میفرمود اجیب یا من
قواد یا نور عینا یعنی ایچیب لبم بود دل انور و چشم من بر سید که این جوانو کیست گفتند نیند خضر علی بن ابیطالب است دید که انرا بدید ما خود را
بر روی نفس علی اکبر انداخت در انوقت ان اما مظلوم آمد و دست نیند خونونرا گرفت و بسوخته بر کرد ایند عمارت و افلا میگوید نظر میکردم
انجا از نبرد دید که از خیمه خضر ام حسان بر نزل ماند داشت عجا و میدخشد ند میگرد و اولاد انجی قلنا یا لیت قبل هذا البوعینا او
و ستدح الحیا الثری یعنی فرزند من انجوشکالی من ابکا شکی پیش از ان کور شد بوم باد در بخاک بنها میشد و انجی الرانی بد چون بد نفس علی
اکبر رسید خود را بر روی نفس انداخت ناکاه دید که سید الشهدا آمد عجا بر سر انجوجو نوزند انجود دست او گرفت و بسوخته بر کرد ایند بر خضر
فرمود نفس علی اکبر را بر در بد نیند کشتن انجوجو بر بدن خضر را برداشند با بدجهها آوردند از شیخ مفید جابره بن عبد الله منقول است که بجو علی
شهادت کردند جنا سید الشهدا داخل خیمه شد که ان و نالانرا خود ما بوس مکنه خوا تو چون انجا انرا از بد بر کوار خود شاهد نمود حضور

ما ورا لنبی نفسک نام بر طرف این لحنی یعنی امید نور اجه شده است که نزد یک شکر روح بمکان نوازین اطهرش متعاقب کند و چشمها خون
 دور شده بر آدم علی اکبر کجا است حضرت فرمود فتاوا الکلام یعنی علی اکبر این قوم شهید گردند و سینه خواتون اینکام چاسورا از یک من
 خود شنیدند با و انما و آنچه قلبها بر آورد و خواسته از همه بجز این بدین تهنید از عیب اروا نه شد و فرمود یا سکنه النبی الله واستعجل
 الله یغنی ای سکنه از خدا بتر در مصتا روز کار صبر یا سکنه عرض نمود با ابناء کیف یصبر قل اخوما و شر ابوها یعنی باید چاکر و نیکو
 که که و در او را بقتل آورد باشند جمعیت بید او را منفر کرده باشند او را از وطن خود رانند باشند حضرت فرمود انا لله وانا الیه راجعون
 الالعه الله علی القوم الظالمین منقولست که در زمانه محنا حکم غنور بر اینند انما لیتبا ووردند فرمود و یلک بالذل انما نوبت که نیز بر
 اکبر زد و او را کشتی گفت نه یا صبر فرمود او را انداختند بملوش شکافتند جگرش را بر آوردند بدهاش گذاشتند دست با پسر را بر بدن او
 هنوز زنده بود او را سوختند پس با هم بر پیش عید را بر بخار آوردند امیر بهمن بصورا و انداخت فرمود او را بجز علی اکبر را کشتی گفت نکشم
 بر آدم منفذ کشت امیر گفت من خبر ندارم که تو یا برادر هم دیدی و او برادر او را از خم زد و می گفت در پسر پسر نیادم من کشم و تو می گفتی کشم
 فرمود تا با شش پای او را قطع کردند پوست رو او را کتند و هنوز زنده بود فرمود تا شش پای او را بر بدن او و هنوز زنده بود و ناله میکرد
 فرمود تا پهلوی او را شکافتند جگر او را بر آوردند او را سوختند بعد منقذ مره عید را بر بدن او آوردند فرمود تا پهلوی او را از بدن او
 حاضر از نظر بر انشی انما جمالی بر او لغت کردند امیر فرمود و یلک با ملعونان نیستی که بکش فرزند نوح و مباحثا میگرد جگر کشتی علی اکبر
 و کجا شد این بار نایاب است چنانکه با اهل بیت می گفتی و خند میکرد منفذ گفت با امیر من نه با قوم بلکه هر سوا با نوبت بخار فرمود دست
 گفته که لعنت خدا بر تو باد اگر انصار سوا با تو نبودند که می توانستی او را کشت کس فرمود تا سورا بر او ناخند او را بطعن نبرد و شمشیر باز
 بار کردند بر و این دیگر از منفذ بود و بعد از شهادت علی اکبر فرزند تک از مسلم عقیل با ماند بود که اسم او عبدالله بود تا که ملعون از لشکر
 عمر سعد که او را عمر و صبح می نامید نیری بنما عبد الله مسلم اندا انبر کوار بجهت اخرا تیر دست خود را بر پیشانی خود گذاشت که تا کان
 بر کف دست نفل و بر خورد شد او را بر پیشانی نشد و دخت هر چند عبدالله سعی نمود که دست خود را از پیشانی جدا سازد نتوانست که در این حال
 ملعون دیگر بکنیز برود انما ظنوز که از شد اند جراح روح مقدسش با شیان نام بر روز نمود منقولست که زیاد فادر را نیز در بخار آورد
 که کشتند عبدالله مسلم عقیل بود بخار فرمود ای شی چه نوع او را کشتی بگو تا نور بکشم گفت تیری بر چشم او زدم که از فضا تیر بر رفت باز
 است با دجو سر او را بر یک شتاختم که بر علم است فرمود تا او را بغض کشتند و تیر بر چشم زدند که از فضا تیر بر شد بعد از آن شانه تیر کرد
 از هزار تیر بر آوردند او را بر انش انداختند سوختند الحمد لله بار چون تیر کوار شهید شد تا که از چشمها محض طعلی بر آمد و رو کوش و از
 از درد کوشش بود و هومد عور و جعل بکفتم بینا و شما لا و فرطاه بتدلی بان یعنی نطفه متبر سید از شد خویش و سینه بطرف راست و چپ
 منمو که میاد شنی بناید از کرب خو کوشش و کوشش و یلک که در این حال آنها بعبت لعنه الله جمله نمود بر نطفه او را بقتل آورد و روی گوید
 در این حال نظر نمود بشهر با نودید که انچه نظر منمو بر نطفه و هیچ تکلم نمی فرمود مانند نیکه بهوش شده باشد این انتقام گرفتار بر حشر بان
 عمل معامله در هر خون شد پس امام مظلوم نظر نمود بطرف راست احد بر اندالین بر و اینی بجهت امام حجت صلوات الله علیه با شتختند نمود فرمود هل من
 رحم الی الرسول الخمار هل من ناصر نصر الذیة الاطمی یعنی باز هم کننده هست که رحم نماید از سوختن او ایایا بکنند هست که یاد نماید ذیة
 اطهار اهل من مجربا بنا الرسول هل ذات یتة من جرم الر سو یعنی یا کسی هست که پیاد هد فرزند نال سورایا کس هست که فرغ نماید از سر رسول
 خدا هل من موحد یخاف الله فیما هل من عیت بر جوال الله فی اعاننا یعنی بر موحد هست که در حق ما از خدا تیر بند با فریاد سی هست که در تیر تار سی امیده
 خدا داشته باشد چو صدک البسنا بکوش اهل جرم رسید ها را بکه بر بلند نمودند خورش بر آوردند چو حضرت اما زب الغابک انما انما مشنا
 نمود از همه بجز این در انجان روانه بخا چنان من را مظلوم مشو بود که قدر داشت بر اینکه شمشیر خود را خا بل نماید چو ام کلثوم را خطه بود که
 ان بجا حلیل با امر من شد بدله و انه مید افنا لکرید فریاد بر آورد که ای فرزندان برادرم بر کرد ان مظلوم علیل فرمود یا عمامه در سنی فاما این یک این
 رسول الله یعنی ای عمامه خوار کردی که در آنجا نامم در پیش رو بنزد سوختن چو سید شهیدان بر ان مظلوم بیا افنا که بان بنکدار و انه مید کار دار
 کرد یاه فرمود یا ام کلثوم خذ به لک الی فی الارض خالیة من نسل ال محمد یعنی ای ام کلثوم بگرد و مگذار که نمید افتال و نا اینکه خالی نماند و
 و ما از نسل ال محمد و چو قلب ان امام مظلوم بد را مل از مصیبت اهل بیت و اولاد و اقا رب ضعیفا و کسی باک نماند بود غل از انجا آورد تا کنان در
 انوقت بجهت امام حجت ند بر آورد قتل ذات یتة عن جرم رسول الله یعنی یا کسی هست که فرغ نماید شمشیر از جرم رسول خدا هل موحد یخاف
 فیما ایاموحد هست که تیر بند از حد در حق اهل بیت ما بر غش بر جوال الله فیما اعاننا یعنی فریاد سی هست که امیده و آ داشته باشد از خدا در فریاد
 ما چو بانوا حمر صدک استعنان اما مظلومرا شنید صد ها بخور را بکه زاری بلند نمودند چون ان اما غریب صد که بر نازنا شنید بخا
 چو گاه روانه شد چو بد چشمه سید روانه ما و متوجه نین کرد بد فرمود یا ربی لدی اصیقر حوی و عه یعنی طفل ضعیف را بیار بد بد مید
 تا او را و داع نامه بر روایت ارشاد عبدالله المحسن را آوردند بدست انجناد ادند ان امام مظلوم ان طفل معصوم را در کار گرفت و از عمر طفل